

A man wearing a dark blue riding helmet and a blue long-sleeved shirt is riding a white horse. He is looking off to the side with a focused expression. The background is a bright, outdoor setting, possibly a riding arena or track.

JRH

IRAN HORSEY
Iranian Leading Equine Agency

ایران هورسی: دوهفته نامه اینترنتی اسب و سوارکاری

شماره ۱۱ - ۱ اسفند ۹۶



بِسْمِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اللّٰهِ

مجله اینترنتی اسب و سوارکاری

سال نخست / زمستان ۹۶ / شماره ۱۱

صاحب امتیاز: ایران هورسی

سردبیر: مهدیار پیرزاده

دبیر تحریریه: احسان فکا

تحریریه: گروه نویسندگان

طراحی: آتلیه گروه سینج

سازمان تبلیغات و آگهی ها: ۰۹۱۲۶۹۳۵۲۹۱ و ۴۴۲۳۳۱۲۳

این مجله رایگان است و رایگان خواهد ماند.

لازمه ی استفاده از مطالب و تصاویر این نسخه، به هر شکل و ترتیبی منوط به اخذ مجوز از "ایران هورسی" است و نقض آن پیگرد قانونی دارد.

همچنین هرگونه بارگذاری محتوایی این مجله بر روی اپلیکیشن های موبایل و فروش پی دی اف این مجموعه ممنوع است.

عکس های این شماره از دریچه دوربین سعید امجد
قاسم حسینی و محمد گنابادی به روی دیوار نگارخانه
مجله ما نشست است

دست مرزادشان

برخواستن ققنوس از خاکستر

ققنوس پرنده مقدّس افسانه‌ای است که در اساطیر ایران، اساطیر یونان، اساطیر مصر و اساطیر چین از آن نام برده شده. درباره این موجود افسانه‌ای گفته می‌شود که وی مرگی نادر و تنه‌است و جفتی و زایشی ندارد. اما هزار سال یک بار، بر توده‌ای بزرگ از هیزم بال می‌گشاید و آواز می‌خواند و چون از آواز خویش به وجد و اشتیاق آمد، به منقار خویش آتشی می‌افروزد و با سوختن در آتش تخمی از وی پدید می‌آید که بلافاصله آتش می‌گیرد و می‌سوزد و از خاکستر آن ققنوسی دیگر متولد می‌شود.

ققنوس در اغلب فرهنگ‌ها نماد جاودانگی و عمر دگر بار تلقی شده است. سوای این داستان کهن، برخواستن ققنوس از خاکستر نوعی بشارت خودخواسته است به رهایی از کهنه پرستی‌ها و سنت‌های بنانهاده شده بر خرافات.

زمان به سرعت می‌گریزد و ما مبهوت تکنولوژی‌ها و پیشرفت سایر جومع ایم و مشغول ناله و فرافکنی‌های همیشگی تا کسی را بیابیم و انگشت را به سمتش نشانه رویم و قصور همه‌ی عقده‌های قرن‌های از دست رفته را بر ذمه و گردن او بیاندازیم.

Phoenix

سخن نخست:

Mahdiar Pirzadeh



خوش بختانه قوه ی تحلیل برخی از مربیان و انتقال مفاهیم و صعه صدرشان مایه دلگرمی و مباحثات است و این امید هر روز شعله ورتر می شود که ققنوس آماده پوست انداختن است، آماده برخاستن از خاکستر جهل، خاکستر خرافات کهنه و بی اساس

اگر بال بگیرد، چه رده های جهانی را که نخواهد پرید! ققنوس های امروز را دریابیم. نسل نونهال و جسور و دانا را دست بگیریم مبادا به سرنوشت خیلی همام مبتلا شوند.

چه حسرت ها که در دل بسیاری نهفته است از تردیدهای بر سر دوراهی و تعلل در هجوم به سمت مانتر! اگر ما به آرزوهای دست یافتنی مان تمام و کمال نرسیدیم لاقلا پای نسل جدید را در رکاب پیشرفت قرار دهیم.

به آنان پر و بال دهیم

ققنوس بی پر چگونه به آسمان برخیزد؟

ققنوس را وام گرفتم تا بگویم اگر بنا به سوختن است باید در خود بسوزیم و اگر بنا بر ساختن، بایسته است باز هم خود بسازیم.

در صفحات آتی مطلبی درباره تحلیل مسابقات CSI می خوانید که تلنگری به وضعیت پیشکسوتان اسب و سوارکاری زده شده و همچنین فایل صوتی از مصاحبه با آقای محمود امیری به اشتراک گذاشته شده که خود را در پاسخ به پرسشی، درمسند فدارسیون تصور کرده و از دغدغه اش برای دوقشر مهم حرف زده: یکی پیشکسوتان و دیگری نونهالان.

این بهترین فضا سازی برای همان پرنده ی افسانه ایست. همیشه چشم به امید کسی داشته ایم که نبوده و نخواهد آمد. این دورهم بودن را قدر بدانیم. گفت ها و شنودها روز به روز بیشتر می شود و سخن ها پرمغزتر. انگار خود ما از هر کسی شایسته و ارجح تریم به آبادسازی این ورزش و صنعت. بالها را باید گشود، بال عشق و بال اندیشه را با هم.

ققنوس از ققنوس بر می خیزد. پیشکسوتان را پاس بداریم تا ققنوس تازه ای با بالهای فراخ پر بگیرد در آسمان اسب ایران زمین.



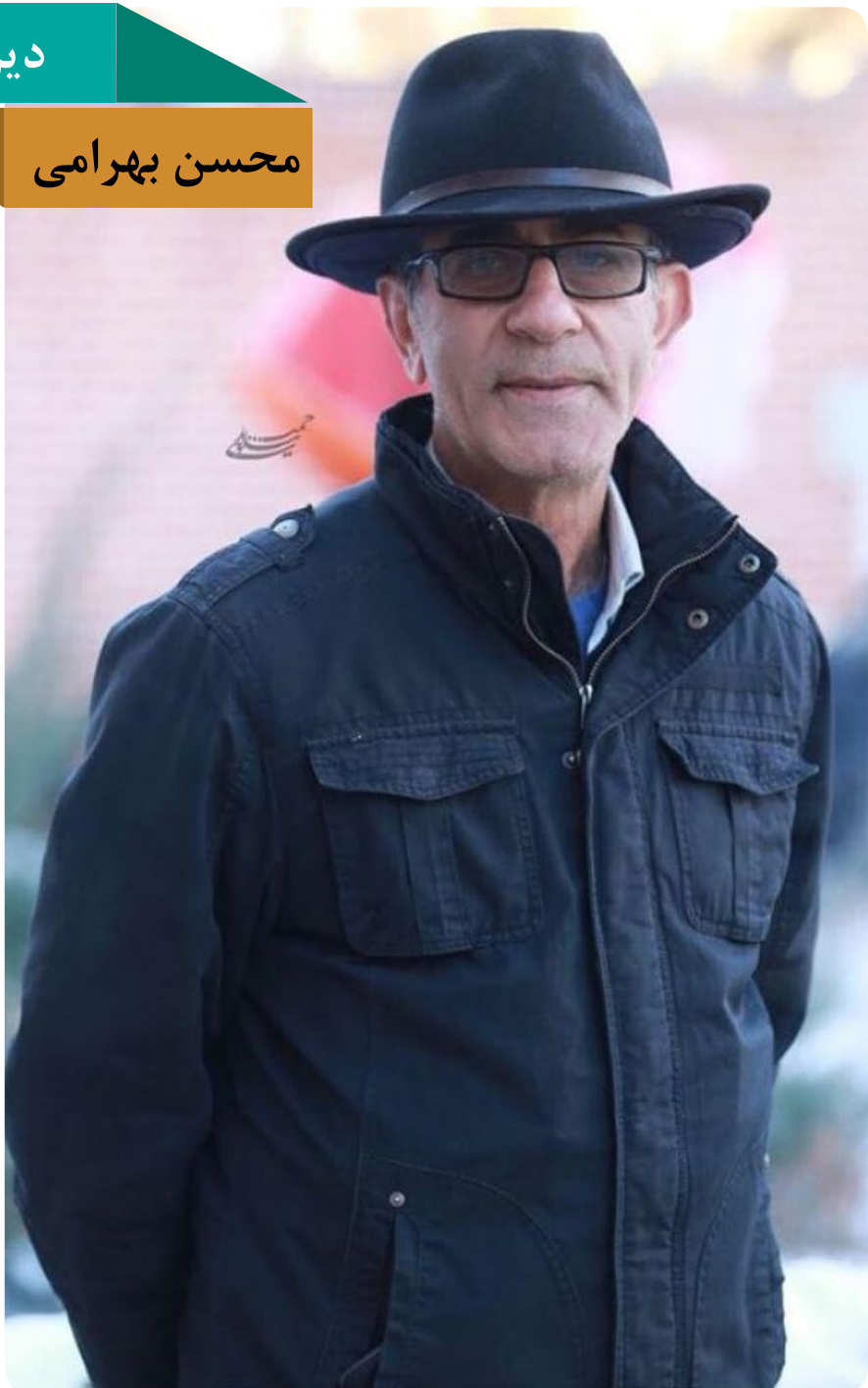


"آرتیرانی": هنرِ نفیس ایرانی

شال و روسری ابریشمی نقاشی شده با دست (باتیک)
کراوات های نقاشی شده / مانتو های باتیک
کارهای بیشتر و سفارشات اختصاصی را در کانال تلگرام دنبال کنید.

گذشت و سی سال به طول انجامید. در سال هزار و سیصد و شصت پنج بهرامی عضو تیم ملی شدند و در کره جنوبی مقام سوم آسیایی را کسب کردند. این مربی و سوار پیشکسوت دستی هم بر آتش مدیریت ورزشی داشتند و چهار سال و از سال شصت و یک رییس هیات سوارکاری تهران بودند، این فعالیت به سیاست هیات سوارکاری شمیرانات در سال شصت و پنج هم انجامید و هفت سال مدیریت مجموعه‌ی سوارکاری شهدا را در دهه هشتاد در پی داشت. محسن بهرامی از اولین واردکنندگان تخصصی اسب ورزشی بود و این نیاز را حس کردند که ما برای بالا بردن به اسب تخصصی پرش نیاز داریم و به این کار همت گماردند. محسن بهرامی در این سی سال خدمت دوره‌های بسیاری نیز طی کردند که به اجمال می‌توان به این دو مورد اشاره کرد، دوره طراحی مسیر سطح یک بین المللی از فدراسیون جهانی سوارکاری در سال دوهزار و یازده و اخذ مدرک مربی‌گری بین المللی در سال دو هزار و هشت. در این سی سال ایشان در مسابقه‌های بسیاری شرکت کردند و لحظه‌ای دست از آموزش اسب و سوار نکشیدند و در کنار اهتمام به آموزش، در کمیته‌های اجرایی بسیاری نیز عضویت داشتند. همکاری ایشان با صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران نیز منشا اثرهای بزرگی شد و از سال هزار و سیصد و نود و به مدت چهار سال تمام و در کسوت مربی ادامه داشت. محسن بهرامی این روزها مدیر مجموعه‌ی سوارکاری دشت بهشت در محمد شهر کرج هستند.

سلامتی‌شان مستدام.



محسن بهرامی در تیرماه سال هزار و سیصد و سی و شش در تهران به این جهان پای گذاشتند، شروع سوارکاری ایشان در باشگاه شهدا و درکنار سوارکار شایسته‌ی آن دوران داود بهرامی بود؛ بعد از اخذ مدرک دیپلم، محسن بهرامی به استخدام انجمن سلطنتی اسب درآمدند و در کار اسب مسیری حرفه‌ای را در پی گرفتند. یک سالی گذشت و مربی بعدی این سوارکار خوش نشست، ستاره‌ی پرفروغ آسمان آموزش سوارکاری ایران سرهنگ نشاطی بودند. جاده‌ی پر فراز و نشیب سواری و بودن در رکاب اسب ادامه داشت. عمده توان و وقت محسن بهرامی به آموزش و مربی‌گری



فردا

فرزاد سهیل قاسمی

فرزاد سهیل قاسمی فروردینی یه و سه روز بعد از سیزده به در به دنیا اومده تو سال هشتاد و سه. نه سال بعد شروع به سواری کرده و از تابستان نود و دو یه سالی با آقای رضا بخشی کار کرده. تابستون نود و سه رفته پیش ابوالفضل خان افتخاری و از اول تابستون امسال، سال نود و شش با مهرداد سهیل قاسمی کار رو شروع کرده. فرزاد هدفش فعالیت در ورزش لذت بخش سوارکاری بوده و کسب مقام برای شهر و استانش، همدان. فرزاد از وقتی سواری می‌کنه شاداب‌تر و قوی تر شده و به زندگی حس خیلی خیلی بهتری پیدا کرده. بیشتر تو همدان مسابقه داده و مسابقه کشوری هم داشته که این مقام‌ها رو کسب کرده:

مقام اول جام پدیده سازان ده ۹۶

مقام اول جام کرامت ۹۶

مقام دوم جام نقش جهان ۹۵

مقام سوم جام پدیده سازان شش ۹۵

مقام اول اسب ایرانی یک بار ۹۶

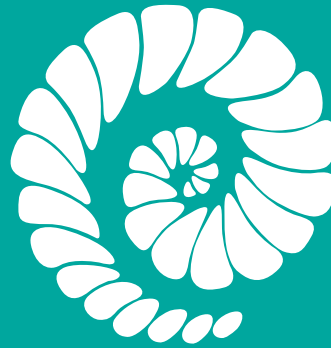
مقام اول اسب ایرانی دو بار ۹۵

مقام دوم جام بیات زنجان ۹۵

و در سطح بین المللی مقام دوم CSI رو در ردهی نونهالان.

فرزاد از خانواده‌اش تشکر می‌کنه و تشویق و حمایت هیات سوارکاری استان همدان رو عامل اصلی موفقیتش می‌دونه و از هر سه مربیش خیلی ممنونه و قدر اونا رو می‌دونه. برای این پسر دوست داشتنی همدونی موفقیت و پروازهای بلند آرزو می‌کنیم.





SEPANJ STUDIO
www.sepanjstudio.com

استودیو طراحی و برندسازی سپنج

گروه هنری سپنج با بیش از ۸ سال سابقه فعالیت حرفه ای در حوزه تجاری سازی در ایران با مدیریت مهدیار پیرزاده (فارغ التحصیل دانشگاه سوره تهران / دارای مدرک MBA از دانشکده کارآفرینی دانشگاه تهران) آمادگی خود را برای انجام خدمات یکپارچه شامل برندینگ، هویت سازمانی و تبلیغات ویژه فعالان صنعت اسب اعلام می دارد.

اگر مسیر متفاوتی را در ذهن دنبال می کنید، جهت تحقق آرمانهای کسب و کارتان با ما تماس بگیرید.

برخی از لوگوهای طراحی شده ویژه ی فعالان صنعت اسب ایران ▼



فن آوری صنعت اسب
فن آوری صنعت اسب کویر یزد (سهامی خاص)



پرورش اسب چاپار
CHAPAR
WWW.CHAPARRANCH.COM



مرکز پرورش اسب پارت
PART STUD



IRAN VOLTIGE
انجمن ولتیز ایران



تغییر

یادداشتی نه گانه بر مسابقه‌های
CSI سه ستاره تهران، جام پرشیا خودرو

احسان فکا / عکس‌ها سعید امجد

یک. تغییر. واژه‌ای که درباره‌ی مسابقه‌ی *csi تهران می‌شود گفت. فقط یک واژه برای این حجم کار. واقعیت این است که سوارکاری ایران تغییر کرده است. این تغییر درست مثل رشد یک کره اسب است با شیطنت‌هایش، هر روز که در اصطبل از مقابل این کره‌ی سرکش بگذری باز رشدش را به چشم نمی‌بینی و این قدر نامحسوس این موجود دوست داشتنی قد می‌کشد که یک باره به خود می‌آیی و می‌بینی بر گرده‌اش نشست. سوارکاری ایران هم رشد قدم به قدمش به چشم نیامده اما تغییر کرده است.

دو. این بار رویداد *csi فقط مسابقه‌ی پرچم‌ها در باد نبود و به علاوه‌ی سوارکارهای آن کشورها هم در ایران حاضر به یراق مسابقه بودند. این *csi سه روزی به طول انجامید و میهمانان ما از کشورهای انگلستان، سوئد، یونان، گرجستان، لوکزامبورگ، آلمان و هلند بودند. مسیری که سوارکاران از این همه کشور مقابل خود می‌دیدند از صد و بیست سانتی متر شروع و در روز پایانی به ارتفاع دیگر نه چندان بلند صد و چهل سانتی‌متر رسید. تمام این مسابقه‌ها در دو رده‌ی ملی و بین‌المللی برگزار شد.

سه. بر خلاف دوره‌های سابق هر سه روز این رویداد را ندیدم. دو روز اول را عذاب وجدان داشتم و انگار ده کیلومتر دورتر از خانه غوغایی بود و من با دلشوره از آن دور بودم. روز سوم راهی باشگاه بام شدم و بسیار اتفاقی با یکی از برگزارکنندگان و یکی از اعضای هیات ریسه فدراسیون هم مسیر شدم که نام‌شان را

نمی‌برم. یکی از این دوستان از حضور در این مسابقه گلایه داشت و به وضوح عنوان کردند که این مسابقه جذابیتی برایش ندارد و ترجیح می‌دادند آن روز را اسکی کند تا به تماشای تقلای اسب‌ها و بالا و پایین پریدن‌هایشان بنشینند. برای چند لحظه از بار سنگین پشیمانی از غیبت غیرموجه من کاسته شد. انگار که دیدن مسابقه یک فعل آیینی و اعتقادی و گریز ناپذیر باشد و کوتاهی‌اش خطایی نابخشودنی. خوشحالی‌ام اما کمی بعد به ناراحتی عمیقی تبدیل شد که چرا کسی که خودش دستی بر آتش اسب دارد و به ضرورت شغلی و کارمندی اسب را انتخاب نکرده، به جایی رسیده است که فقط به دنبال تمام شدن رویداد باشد و خلاصی از آن. این هم تغییر است و مشکلی بسیار بزرگ و هیولایی که می‌تواند سوارکاری ما را از درون خودش ببلعد و نابود کند. این تغییر، تغییر در استقرار دست و بدن سوارکار بر زین نیست و بهتر شدن توانایی فنی سوارکاران و پر شدن دل‌شان از مانع‌هایی که هر روز بلندتر می‌شوند. این تغییر یعنی بیست سال پیش، یک مسابقه صد و بیست با تیرهای کهنه و پایه‌های نازیبیا و زمین شنی با اسب دو خون و ترکمن و سواری با دست به جای سواری زیبای متکی بر ساق، طرفدار بیشتری داشت تا حالا. این همه تلاش و رایزنی و کار ممتد برای آوردن این تعداد سوار خارجی کم اثر می‌ماند. سوارکارانی که به هر شکل چون از اقلیم و مکتب دیگری می‌آیند و بیشترشان متعلق به قطب سوارکاری دنیا هستند، می‌توانند نکته‌های فنی بسیاری را آموزش دهند چرا که یک اصل کمتر دیده شده‌ی آموزش سوارکاری در ایران دیدن است و دیدن و دیدن ولی کدام تماشاگر برای دیدن؟ این رویکرد از هر سمتی که باشد چه متولی امر و چه بدنه‌ی جماعت سوارکاری نیاز به تغییر دارد.



چهار. ققنوس سوارکاری ایران علیرضا بختیاری چندی است به میدان برگشته است و در روز فینال سواری قابل قبولی ارائه کرد و در رده‌ی نهایی عنوان پنجم را به خویش متعلق کرد. علیرضا علیرضایی بعد از استادش مازیار جمشیدخانی وارد میدان شد و هر دو با کتی سرخ از کنار هم گذشتند و علیرضا کم نقص و زیبا و البته برای برد پرید. باز هم تغییر. استادی خودش مانع بزرگ شاگردش نمی‌شود و این بار او را کمک می‌کند که بالاتر بپرد و باز این هم یعنی تغییر. تغییر رو به رشد. رامین شهابی هم فراز و نشیب کم‌تر شده و به آن نرمی و چنگندگی توأم با هم، برگشته است. زیبا سواری کردن و نمایش مطلوب دادن و همزمانی آن با بردن نتیجه تغییری دیگر در سوارکاری ایران است که از نان شب برایش واجب‌تر است. زیبایی و نتیجه!

می‌کویند. انگار اسب ایرانی با بی سلیقه‌گی و دیوار و سواری ناصحیح خو گرفته است. به یکباره عکسی را می‌بینم که از شکوهش برای لحظه‌ای تغییر چهره می‌دهم. تا یک ثانیه مغز درک نمی‌کند که صفحه‌ای که در اینستاگرام می‌بینم، همان جایی است که الان در آن حضور دارم و مثلن در هلند یا بلژیک نیست دوستی زنده‌ی مسابقه را در صفحه‌اش گذاشته است. این افتخار آور است اما کافی نیست. سقف سر پوشیده ابرش ریخته و ایران هنوز به ده سالن شبیه سرپوشیده بام نیاز دارد. به این فکر می‌کنم که صفحه خودم تغییر می‌خواهد و هیچ نظم منطقی ندارد. از کورس تا دره شوری و ترکمن و اسب کابویی. فکر می‌کنم سوارکاران ایرانی هم باید دعوت بشوند به تغییر. تغییر در ذهن‌شان و بسته شدن صفحه‌هایشان. این مساله قطعاً شخصی است اما هر صفحه‌ی اینستاگرام یک سوارکار وقتی بسته می‌شود یک راه تبلیغی و ارتباطی بین او و مخاطبش هم مسدود می‌شود در شرایطی که سوارکاری ما نیاز به مطرح شدن عمومی دارد و نه فقط درون خانواده‌ی خودش باید دیده شود. بسیاری از صفحه‌ها هم اتفاقاً هیچ عکس خصوصی و خانوادگی ویژه‌ای ندارد که نشود آن را به اشتراک گذاشت.

پنج. در گوشه و فضای مجازی گردش می‌کنم. منتظرم تراکتور بیرون برود و زمین صاف شود و دور بعدی آغاز. آیا جایگزین دیگری برای تراکتور در یک سالن سربسته وجود ندارد که آلودگی صوتی و غیر صوتی کمتری داشته باشد؟ نمی‌دانم. صفحه‌ام پر از عکس‌ها و پست‌های کاملن متضاد با هم می‌شود. درسورهای خارجی، سوارکارهای ایرانی که می‌شناسم‌شان. اسب‌های ایرانی که بدون استثنا به دیواری بسته شده‌اند و خودشان را به همان دیوار



شش. سوارکاران، قریب به اتفاق از طراحی مسیر راضی بودند و این مختص روز پایانی نبود و تک تک مسابقه‌ها را شامل می‌شد. زیبایی موانع و گلدان‌ها و حاشیه بیشتر از دوره‌های قبلی بود اما هنوز موسیقی میدان موسیقی کم ارزش و روزمره و بدون روح ورزشی است.



هفت. بیشترین خوشحالی من مقام گرفتن سعیدکلانتری است که او باعث شد این دوره مسابقه * CSI تهران یک تغییر عمده داشته باشد و بهتر بگویم پدیده داشته باشد. سعید کلانتری جرات و توان و اعتماد به نفس جنگیدن دوستانه را کنار بزرگان سواری ایران به دست آورده است.



هشت. این یادداشت در نه بند به باور نگارنده یادداشت پر رمقی نیست و این بی رمقی شاید از کم رمقی * CSI تهران می‌آید. یک مسابقه پر خون نوشته‌ی پر خون می‌آورد. شاید سالن مملو از تماشاگر خون تازه‌ای به این ورزش بدهد. کاش جایزه‌ها متناسب با هزینه ثبت نام باشد که بسیاری از سوارکاران را از شرکت بازداشته است. کاش کنار جایگاه اختصاصی و رفاهی که البته لازم است و سودآوری‌اش برای فدراسیون هم یک نکته‌ی مثبت است؛ جایگاهی اختصاصی هم برای پیشکسوتان داشته باشد. مگر تهیه یک کارت ویژه و تکریم بزرگان سوارکاری این قدر سخت است؟ آیا باید فقط طهمورث پور محسنی ذوق شخصی داشته باشد و خود جوش همی عوامل سوارکاری ایران را بشناسد و برخورد درخور و شایسته توام با انجام وظیفه شغلی‌اش داشته باشد؟ آیا نباید تمام عوامل و ماموران ورودی، این قریب به صد نفر بزرگ سواری را بشناسند و شنیده‌های مان این نشود که شخصی، مهندس منوچهر غروی را نشناخته و مانع ورودش شده است و البته دلخوری به جا و حاشیه‌های دیگر؟ تغییر باید همه جانبه باشد. در همه ابعاد و ساخت‌های این رشته.



هم لباس ایرانی هم دارد؛ امیر زاهدی که در صفحه‌اش در اینستاگرام تغییری به وجود آورده است و زیر پستش که عکسی است با مارسل ایون، یادداشتی نوشته که می‌تواند مسیر این یادداشت من را تغییر بدهد و آن را تمام کند:

ایران وطن من سرزمین شعر است و عشق. سرزمین آزادی و برادری و آزادی. پس این نوشته‌ام از شعر می‌آید و شعور. ما هم لباسیم و هم قسم برای میهن‌مان، من در سرزمین مادری ام و تو در زادگاهت و هر دو انگار جان‌مان را برای قسم، عشق و عقیده و خاک می‌دهیم. اما اسب من و تو را پیوندی دیگرگونه داده است به وسعت همه‌ی جهان، جهان ما ورای لباس و رنگ و نژاد، جهان عشق به اسبی است که انگار ما را جاودانه و برادر کرده است.

هم لباس، هم رزم، هم کیش، ما برای اسب می‌جنگیم و جنگ‌مان برای صلح است. هر دو از مانعی می‌پریم که مانع در بند کردن انسان هاست. مانع جهل و غرور است. فرودمان از مانع در خاکی است پر از صلح و دوستی. به میهن من سرزمین عشق و اسب و مهربانی خوش آمدی. دست‌های دوستی ات همواره فشرده باد.

باعشق

عشق هم یک تغییر است.

نه. سوارکار لوکزامبورگی مارسل ایون به شکلی در ایران در کالبد یک سلبریتی فرو رفته است و طرفداران زیادی دارد. انگار جنس سواری او به مذاق ایرانی‌ها خوش نشسته است. این نقصانی است که بسیاری از سوارکاران ما دارند و جذابیت و کاراکترشان فراگیر نشده است و طرفداری‌شان در حد شاگردان و اسپانسرها و دوستان‌شان مانده است. بماند که همیشه مرغ همسایه در ایران طاووس بوده است. این بخش سوارکاری ما هم تغییر می‌خواهد. تبدیل سوارکار به ستاره. باز کردن این بند بماند برای وقتی دیگر. این سوارکار نظامی لوکزامبورگی، یک



دنیای اسب

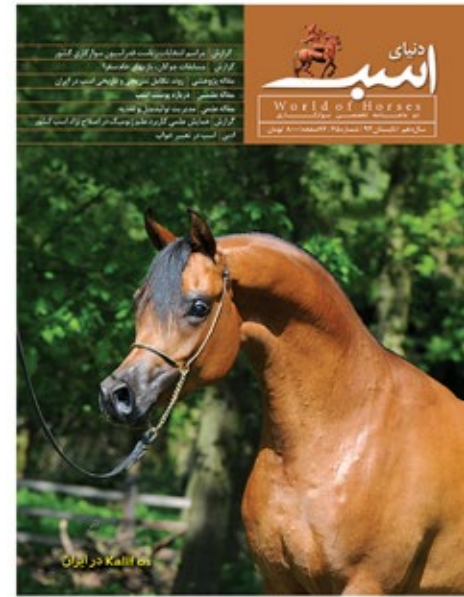
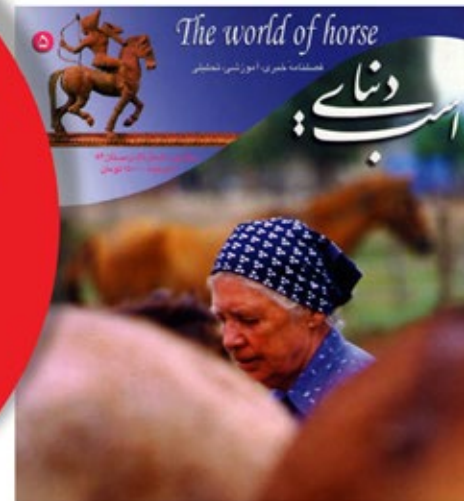
World of Horses

 دو ماهنامه تخصصی سوارکاران

www.iranhorsey.com

 iranhorsey

۰۲۱-۴۴۲۳۳۲۳۳ / ۰۹۱۲۱۷۸۳۳۱۳ / ۰۹۱۲۶۹۳۵۲۹۱



قسمت دوم



نظر صریح‌تون درباره بایدها و نبایدهای آموزش سوارکاری در ایران و راه حل کم کردن نقصان‌ها.

می‌خوام به جوابی بدم که کامل باشه. متأسفانه این ورزش، ورزشی‌یه که باید یا پولدار باشی که واردش شی به صورت حرفه‌ای یا اگه اون پول و امکانات رو نداری یا افراد با اعتباری رو نداری که بتونی از امکانات این ورزش برای پیشرفت استفاده کنی، باید زمان بگذاری. یعنی باید بری به جوری به یه جایی وصل شی، به یه سیستمی و مشغول کار شی. سال‌ها کار کنی و اون پول نداشته رو با زمان مصرف شده‌ی خودت به دست بیاری. فرض بر این که همه‌ی شرایط سواری کردن رو داریم؛ امکان مالی‌شو داریم اگر سواری مثل فوتبال بود دو تا آجر این ور دو تا آجر اون ور، یه توپ پلاستیکی، همه فوتبالیست می‌شدن. ولی شما با حیوون سر و کار داری، نگهداریش هزینه داره، ابزار آلات نیاز داری تو فرض کن همه‌ی اقشار می‌تونن این کارو انجام بدن، اونایی که علاقمندند ادامه می‌دن بقیه ادامه نمی‌دن. یعنی این امکان برای همه‌ی افراد جامعه وجود داره که سواری رو حرفه‌ای دنبال کنن، بعد اون موقع در مورد نقصان‌هاش می‌شه صحبت کرد. یکی از نقصان‌ها اینه. شما اگه جنوب شهر بری، جنوب شهریای دهه پنجاه، شصت دو سوم شون کشتی گیر بودن چون کشتی هزینه‌ی زیاد نداشت که بین یکسری از نوجوان‌های ما افرادی هستن که خیلی دیده نمی‌شن اما نبوغ ذاتی برای درساز و پرش دارن ولی هیچ امکاناتی ندارن.





به هر حال اون فرد اومده و داره سواری می‌کنه.

خب فرض رو می‌گیریم که امکانات رو داره و اومده تو. مشکلات آموزشی بر می‌گرده به عقب. به ریشه. ما اول باید ببینیم، مریا و معلم‌هامون کیا هستند. این که کجا و به چه شکلی مربی شدند. از چه زمانی متوجه شده جامعه‌ی اسبی که این می‌تونن مربی بشن؟ با یه برنامه‌ی هدفمند این اتفاق افتاده یا خیلی اتفاقی بر اثر انجام کار. خیلی الله بختکی مثلن من شدم مربی. من نه همه. از مربی درجه چهار تا مربی ممتازمون. اگر من به عنوان رییس فدراسیون مربی ساخته باشم که نباید نگران چیز دیگه‌ای باشم. فارغ از امکانات، تاسیسات و باشگاه‌ها، مقدار فضاهای ورزشی تو رشته‌ی سوارکاری. اگر مربی ساختم خیلی نباید نگران باشم. ما مربی‌ها به نظرم مساله‌مون خودمونیم. من، محمود امیری تو خونواده‌ی سوارکار به دنیا اومدم. چشم‌امو باز کردم اسب دیدم، اصطبل دیدم، نعل دیدم، چکش دیدم، میخ دیدم، تیر، مانع، مسابقه، خاور، اسبکش، اسب برام نهار شام بوده. دو حالت هست یا من به طور ژنتیکی مربی بودم و کسی منو نساخته، من تو شرایط و فضا و محیط قرار گرفتیم، منو همه دیدن که همیشه بوده و گفتن حالا که بوده بریم باهانش کار کنیم. اکثر کسانی که تو ایران مربی شدند به این شکل شدند. الان چند ساله فدراسیون داره مدرک می‌ده. دوره‌ی یه هفته‌ای می‌گذاره. این رو هم من نمی‌فهمم. قطعن برای ساختن یه مربی بیست سال کاری لازمه، بیست سال کاری، نه بیست سال سخی. ولی قطعن فدراسیون نمی‌تونه بیست سال برای یه سری افراد زمان بگذاره. فدراسیون می‌تونه یه فضایی رو به وجود بیاره که اون افراد اتو اون فضا باشن، اون قدر سر و کله‌ی هم بزنن که چند نفر از توشون بیرون بیاد. این که نشد برنامه ریزی. بعضی از افراد از اول مربی بودند، بدون بودن تو فضاهای کاری صحیح، تخصصی ویژه و سخت، مشکل اصلی ما، نقصان‌ها و کمبودهای آموزشی‌مون. چه از نظر امکانات و چه تکنیک‌های آموزشی بر می‌گرده به ساخت مربی. اگه مربی خوب داشته باشیم نگران چیزی نباید باشیم. اگر نساخته باشیم چیزی درست نمی‌شه. شما اگر وسط کاخ نیاوران هم مانتر بزنی و هر اتاق رو بدی به یه اسب، اگر مربی خوب نداشته باشی به هیچ جا نمی‌رسی. مساله اینه که یا من ژن مربیگری دارم یا ندارم. اگر ندارم مربی نمی‌شم. کسی نمیدارم روی من کار کنه که من بشم یه مربی خوب که مشکلات آموزشی این ورزش رو بر طرف کنم. من نظرم اینه.

در مورد تیم ملی و حضور در بازی‌های آسیایی بفرمایید.



هیچ مربی حرفه‌ای در مورد آقای استنی نمی‌تونه نظر بده در ایران. من تو دو سه جلسه‌ی تمرین‌های ایشون تو تیم ملی جوانان بودم چون باید ایمان حسینی رو می‌بردیم سر تمرین. ایشون فقط نگاه می‌کرد. مانع رو هم می‌گذاشتند بالا. ما قرار بود بریم یه پارکور صد و پونزده، صد و بیست انجام بدیم. یه هو مانع‌ها شد صد و سی و پنج، چهل. همه پریدن منم یه مادیون رو گذاشتم زیر پای ایمان. فقط ایمان اون مسیر آخر رو بی‌خطا رفت. خب ایشون مربی تیم ملی جوانان هم هستند دیگه. ایشون فقط نگاه می‌کرد. در واقع ایشون وظیفه‌اش فقط انتخاب کردن بود. اون چه که من دیدم تاکید می‌کنم، وظیفه‌اش به عنوان مربی انتقال مسایل تکنیکی نبود لاقلاً برای جوان‌ها. حالا یه وقت تیم بزرگسالان هستند؛ آقای پور رضایی، آقای حبیبی لازم نیست باهاشون حرفی زده بشه. اونا خیلی سریع می‌فهمن چه کاری باید انجام بدن. ولی وقتی سوار جوانه و مربی فقط نگاه می‌کنه معنی‌ش یعنی این که وظیفه‌ی مربی تیم ملی فقط انتخاب بوده از بین بیست سوار. خیلی از مربی‌ها اومدن اینجا خیلی هم به سوارکارامون کمک کردند. یه وقتی من احساس ضعف می‌کنم برای پرستیژ کار با یه مربی خارجی کار می‌کنم، یه وقتی احساس می‌کنم یه آدمی که از قطب سوارکاری دنیا اومده باید منو تایید کنه که من مطمئن شدم، دارم کارمو درست انجام می‌دم. وقتی هم هست من برای این که بگم با چند تا مربی خارجی کار کردم، چهار تا اسم بگم این رو من خیلی خوشم نیامد. چون ما واقعن آریایی هستیم دیگه ما اینو نباید فراموش کنیم، ما یا خیلی جلوییم یا خیلی عقبیم، تاریخ این رو نشون داده. کلن صفر و صدیم.



نظرتون در مورد انتخاب سوارکارای تیم ملی رو بفرمایید.

آقای استخی احتمالن نبودن و انتخاب کردند. اون که من شنیدم نه این که افراد بدی رو انتخاب کرده باشند. این بچه‌ها همه خوبند. همیشه هم که نمی‌شه اعضای تیم ملی چهار یا شش نفر ثابت باشند، بد نیست کنار شراگیم، آقای خوشدل، آقای جمشیدخانی و شریفی و پوررضایی دو تا جوون از نظر تجربه هم برند بالا. از این منظر اگر آقای رحمتی و آقای عامری که سوارکارهای خوب و زحمتکشی هم هستند و رفتند، این بار به دو تا جدیدتر میدون داده شده. اما می‌شد این سوارکارها رو خیلی استیبل فرستاد اون جا. این که من می‌بینم کی بالاست تو جدول اونا برن. همین؟ این که نیست به نظرتون؟ خیلی کوتاه بگم نفرات خوبی رفتن اما شاید لازم باشه ما یه تیم الف و تیم ب داشته باشیم و یه جایی تیم ب رو بفرستیم. ما نفراتی رو بردیم برای تضمین آینده. ولی یه کم با دقت بیشتر نگاه کنیم همه می‌دونن اون جا چی شد. فقط آدم‌ها قرار نیست برن، اسب‌ها هم باید مدیریت بشن. متاسفانه تنها چیزی که الان مهم نیست و بهش توجه نمی‌شه اسبان. ورزش کار اصلی اسبه تو سوارکاری. وقتی من احساس می‌کنم یه اسبی حالش مساعد نیست یا حالش مساعد هست اما شرایط مطمئنی نداره و ممکنه یه اتفاق‌هایی براش بیفته. خب نباید بیرمش. مسئول این کار مربی تیم هست حالا هر کی که هست. مسئولیت اتفاق‌ها با مربی تیم ملی هست.



پدر شما در کنار بسیاری بزرگان راوی شفاهی بخشی از گذشته سوارکاری ایران هستند. گذشته سوارکاری ما رو چطور موشکافی و جراحی می‌کنید؟

چند تا مسابقه‌ی بین المللی شرکت کنیم، مسابقه‌های بزرگ رو تو ایران با حضور بیست و پنج شش کشور معتبر دنیا برگزار کنیم. در دهه‌ی چهارم و پنجاهم به نسبت دهه‌ی هشتاد و نود ما به روزتر بودیم و فاصله‌مون با دنیا کمتر بوده و خیلی از مربیای ما پیشنهاد کار جدی از اروپا داشتند. نه تنها پدر من خیلی از مربیای خوب اون دوره مثل استاد رضایی و استاد وجدانی، خب اینا قطعن به روزتر بودند. ممکنه سوارکارای دهه چهارم و پنجاهم ایران به نسبت الان تکنیک ضعیف‌تری داشته باشند ولی نسبت به اون موقع اروپا ما به اروپایی‌ها نزدیک‌تر بودیم. در ده شصت و هفتاد ما نه تنها پیشرفت نکردیم؛ در جا نزدیکیم، عقب رو داشتیم تا اواسط دهه هفتاد بعد از اون یه سری اتفاق‌ها می‌افته و برگشت یک سری سوارها از خارج از ایران باعث می‌شه یه سری جرقه زده بشه و مسافرت‌های خارجی، فیلم‌ها و رفتن و اومدن‌ها و دیدن، تردد مربی خارجی به ایران. اینها باعث شده که ما یه دهه‌ی نود خیلی خوب داشته باشیم. مربی‌ها تحصیل کرده شدند، تحصیلات باعث نمی‌شه شما مربی خوبی بشی اما مغزت بازتر می‌شه و رو کارت تاثیر می‌گذاره. به جز پدرم یکی از مربیایی که همیشه به من تاکید داشت تحصیلات رو ادامه بده آقای مجید شریفی بود. اون موقع ما با هم هم باشگاهی بودیم و ایشون می‌گفتند یه مربی تحصیل کرده خیلی بهتر از یه مربی بیسواده.

یه سری اسامی رو باید نام برد. عباسقلی عرب شیبانی، تیمسار مبشری، سرهنگ خلوتی، خسرو داد، کسی که من استیل‌شونو خیلی دوست داشتم؛ استایل بی نظیر دهه پنجاه بودن. تیمسار جهانبانی، سرهنگ آصف جاه، خانم گلنار بختیار، آقای علی رضایی، عزت الله وجدانی، هوشنگ تیموری، آقای شیدفر، سرهنگ نشاطی و سرهنگ شکی رو که همه می‌شناسن. این سوارکارها برای اون موقع سوارای خوبی بودن. آقای رضا هداوند هر چی از گذشته می‌گن لذت بخش و شنیدنی یه. از سوارکارای به نام دنیا تو اون دوران ویتاگرها اومدن ایران، هوگو سیمون و خیلی آدم‌های بزرگ اومدن ایران مسابقه دادند. اینها آدم‌های با هوشی بودند و یه سری شون زیر نظر یه سری مربیای خارجی آموزش دیدن یا از اون‌هایی که با مربی خارجی کار کردند کار رو به اصطلاح دزدیدند. از چوگان، پرش هر چی می‌گفتند خوب بوده. هر چی که بوده در نهایت ما به روزتر بودیم. در قدیم اون موقع هم ما چند تا تک ستاره داشتیم مثل همین الان. اون موقع هم ما این امکان رو داشتیم که تو



**نقطه پرتاب اتفاق‌های دهه نود به آینده چیه؟
برآیند اتفاق‌ها، سازوکار و رویه رایج رو بر دورنمای
سوارکاری ما چطور می‌بینید؟**

من در دهه‌ی هشتاد خیلی فکر می‌کردم که اگر
مربیان قدیمی سوارهای فعلی رو ساختند و اگر
سوارکاری فعلی به عنوان مربی، سوار و اسب تولید
نکنند خیلی دوره‌ی ترسناکی به وجود می‌آد. ولی
ارتباطات خیلی کمک کرد، آینده‌ی عالیه. خیلی عالی.
بچه‌های دهه هفتاد و هشتاد و نود ما جهانی می‌شن.
شما مطمئن باشید.

چه چیزی ممکنه در این روند بازدارنده باشه؟

حاشیه. بازدارنده حاشیه است. اینا جوونن اگه
حاشیه‌ها رو مدیریت کنند موفقند. نمی‌گم حاشیه
نداشته باشند. زندگی بدن حاشیه لذت بخش
نیست. باید بیشتر تمرکزشون رو روی سواری
بگذارند. برای سوارکاری ایران به زودی اتفاق‌های
بی‌نظیری می‌افته.

**نظر صریح‌تون درباره جایگاه فعلی سوارکاری ما
چیست؟ نقطه ضعف‌ها و قوت‌ها کجاست؟**

دهه‌ی نود خیلی خوبه اما خیلی بده که ما به خاطر
پول همه کار می‌کنیم. این پول آلودگی میاره.
اگر ضربه‌ای می‌خوریم دلایلش اینه که همه‌ی
حواسمون به پول به پوله. نه این که پول برای من مهم
نباشه. شعار که نمی‌خوام بدم. پول مهمه. ولی
این پول جایگاهش خیلی رفته بالا. این یه مشکل
فرهنگی یه بیشتر. من نقطه ضعف سواری رو الان
در این می‌بینم. متاسفانه بدون پول هم نمی‌شه
سواری کرد. برای مثال من الان یه رفاه نسبی
دارم. مسافرت خارجی، خونه‌ی خوب دارم.
ماشین خوب دارم. دیگه چی می‌خوام؟ بهتره
وقتی رفاه وجود داره پردازم به یه سری مسایا
مهم و سازنده. اگه این مشکل حل بشه عالیه.
وقتی این مشکل پیش میاد تمرکز من روی اسب
و شاگردم نیست. سوار بر اسبم و سر کار زمینی
فقط به یه معامله فکر می‌کنم. دوباره بگم تمام
تمرکز ما برای کار با اسب کمه.



خودتون رو مربی صاحب سبکی می‌دونید چرا؟

من به لحاظ الگوی کاری بیشتر میشل روبرت رو دوست دارم. ما تو باشگاه ژاندارم‌ری روش کاری مون میشل روبرت بود. اسب بدون کلگی و زین پارکور می‌کرد. روش با کمترین ابزار بیشترین نتیجه رو گرفتن. از بچگی این جا افتاد و این رو دنبال کردیم و دیدیم جواب می‌ده. این که با کمترین هزینه اسب برسه به جایگاه بالا.

سوارکارها یا به قول خودتون نوابغ سوارکاری ما رو کتابی هم در موردشون نوشتید به اجمال تحلیل کنید.

اول باید ببینیم تعریف نابغه چیه. من می‌گم فلانی می‌تونه نابغه باشه. ممکنه تو دهه چهل و پنجاه نابغه بوده اون آدم. اگه این آدم رو بیاری تو دهه نود دیگه نمی‌شه بهش گفت نابغه. اگر این آدم رو بیاری تو دهه نود دیگه نمی‌شه بهش گفت نابغه. چون این آدم کاری رو کرده تو اون موقع که تا اون موقع کسی نکرده بوده اون کارو. به نظرم چند نفر می‌تونن جز نوابغ سواری ایران باشند. یکی شون داود بهرامی، چون من این رو به چشم خودم دیدم. چیزهایی دیدم تو میدون مسابقه از ایشون. یه وقت شما تو مانژ تمرین یه کاری می‌کنی که نهایت تمرکز و آرامش رو داری. یه وقت این

کارو تو میدون مسابقه می‌کنی من برای اولین بار در مورد داود بهرامی دیدم که می‌شه به سمت یه مانع بزرگ رفت با چه آرامش و تماس ملایم و با چه تعادل مثال زدنی رفت. اولین بار این رو دیدم و بعد شروع کردم در موردش تحقیق کردن. الان ایشونم اون جایی که باید باشه نیست. رامین شکی خب یه کاریزمایی داره که همه دوستش دارند. رامین شکی خودش نمی‌دونه که یه چیزی توشه که در اشخاص دیگه نیست حتا در مورد همخون‌هاش و آدم‌های نزدیکش. همایون وجدانی یه چیز تو بدنش هست که برای خودش عادیه اما عادیه نیست برای دیگران. اینا رو من از بچگی از سه، چهار سالگی نگاه کردم. قطعن علیرضا خوشدل و علیرضا بختیاری و مجید شریفی هم جز نابغه‌ها هستند. این اسم‌هایی که بردم فارغ از نتیجه‌هاشونه اگر این‌ها این قدر نتیجه نمی‌گرفتند هم من همین حرفا رو در موردشون می‌زدم به خاطر نوع سواری‌شون. یه کم عقب‌تر هم آقای عزت الله وجدانی و گلنار بختیار، چهل سال رکورد دار ایران بودند.



اگر اسبی رو ناکجاآبادی درون چاهی افتاده ببینید و بین نجات اسب و رسیدن به یک جلسه کاری بسیار مهم که آینده شغلی تون در گرو رسیدن به اون هست چه انتخابی می‌کنید؟

اگر بتونم به اسب کمک کنم می‌کنم. اون چاه چند متر عمق داره؟ تو ناکجا آباد بدون جرثقیلی چیزی. من با این کمرم می‌خوام چه کار بکنم؟ اگر شهروز و ایمان و مسعود بتونن بیان می‌گم بیان به اسب کمک کنیم. از هر جلسه‌ای برام خوشایندتره کمک به اون اسب. من چهارده شبانه روز جلوی باکس اسب خوابیدم که اسب زنده بمونه. پرستاری خیلی مهم‌تر از دامپزشکیه.

در مورد شاگردتون برامون صحبت کنید. خیلی از مربیای سوارکاری ایران جزو شاگردای شما بودند یا با شما کار کردند.

من تمام تمرکز رو روی مربیگری گذاشتم از اول بگم. اکبر موسوی، لادن امیرمآهانی، شهاب نجفی، حمیدرضا حسینی، جلال کارگری، علی امیری، یه دوره‌ی دو ساله علیرضا معتمد راد و این اواخر سیدایمان حسینی. برانشون اتفاق‌های خوبی هم افتاده. مثلن جلال اولین صدو چهل زندگی شو با من رفت که اون موقع صد و چهل خیلی مهم بود. حمید رضا و چارلی اولین جایزه‌های جدی شونو در بزرگسالان گرفتند. از جوان رفتن به بزرگسال خیلی سخته. با حمیدرضا تو یک سال و نیمی که پیش من بود سریع سهمیه‌ی قهرمانی کشور گرفتیم.

علی امیری جام فتح خرمشهر رو گرفت. قهرمانی کشور جوانان چهارم شد. اکبر موسوی اولین صد و چهلی که تو ایران برگزار شد در جام ولوو سال هشتاد و سه با آمستردام پرید، شراگیم، مسعود مکاری نژاد، علی رضایی با ویرداد شرکت کردن. اکبر چهارم شد. الان آقایون و خانم‌های زیادی هستند که خیلی با استعدادند، آقای سامان وحدت، حمیدرضا اهدایی‌وند، کیوان اردوخانی، شهروز بانی شرکا. خیلی افراد هم هستند که سن بالاتری دارند و خیلی خوب کار می‌کنن و خیلی‌ها تازه اومدن پیش من و قبلن جای دیگه‌ای سواری می‌کردند و اومدن به پیک کارشون برسند.



چند سوارکار خارجی رو که دوست دارید
برامون نام ببرید و چه دلیل یا دلیلهایی
باعث این علاقه شده؟

یک، فیلم VHS فیلم جام ولو و آئودی رو من وارد ایران کردم. هفده سال پیش امکانات و ارتباطات مثل حالا نبود. این فیلم دست به دست تو باشگاهها می‌گشت. اون موقع می‌گفتند بیست سال جلوتره. الان چی؟ الان هم بیست سال از سوارکاری دنیا جلوتره؟ الان در جا نزده؟ وارد بیژینس نشده؟ بماند. ولی به نظرم نیک اسکلتون‌ها، ویتاکرها با اون نیم توقف‌های با حال‌شون اونا بیشتر به در ما می‌خورن. بزرگ‌ترین معلم چشم آدمه. مگر نه این بود که وقتی رامین خان شکی ابتدای دهه هفتاد به طور جدی در ایران برای کار مستقر شدند سی سال از سواری اون روز آسیا جلوتر بودند؟

میشل روبرت و عارف الاهلی چون به انسان واقعیه. اهل امارات دبی به سوارکار خوبه، من کار با اسب عارف‌الاهلی رو دیدم. با این که اصولن من از عرب‌ها خوشم نمیاد. اون یکی از سوارکارهای خوب اون کشور هست، اون قدر خوب که من ازش خوشم اومد. این آدم کلاس کارش به مربیای تاپ ما نمی‌رسه ولی مطمئن باش خیلی چیزای بزرگی ازش می‌شنوی. من از احساس رودریگو پسوا هم بدم نمیاد یا نیک اسکلتون، هوگو سیمون، چون برزیل و پسوا به ما نزدیک‌ترند. اهنینگ هیچ ربطی به ما نداره. چرا اونو الگو کنیم؟ می‌گن مهمترین معلم چشم شماست. اگر واقعا الگوت اهنینگ و تاپ تن‌های دنیا هستند اگه انکی وان الگوی درساژت هست باید روند کاریت هم همینطور باشه. چرا الگومون راجرایو بست نیست. همیشه هست در سطح بالای جهانی. این حدیثه که می‌گم هنوز آیه نشده. اگر مارکوس اهنینگ به قول خود آلمان‌ها بیست سال جلوتر از سوارکاری دنیاست. تو سال دو هزار و



نظر یک کلمه‌ای در مورد اسم‌های زیر.

بهرام بیضایی / سگ کشی

مهدی اخوان ثالث / حس خوب

بارسلونا / پسرم خیلی دوستش داره.

محسن نامجو / حس خیلی خوب

گیتار / آرش فتاحی. اولین باری که کسی جلوم گیتار زد و خوند اون بود.

محمدنقاش / اسم ایشون می اومد پدرم همیشه می‌گفتند سوارکار خوبیه.

ونگوگ / بده آدم بعد مرگش معروف شه.

روح الله رضانی‌فر / کاربلد تو نعلبندا

ستارمهرانی / اهنیگ کورسی‌ها

علیرضاخوشدل / همان جایی باید باشه که هست.

هادی ساعی / نابغه‌ی رزمی

محسن علیپور / اون جایی که باید باشه نیست.

رخشان رادپور / بهترین پارکورچین جهان، زمانی که اسم رخشان به عنوان ده پارکورچین برتر دنیا اعلام شد. اولاف پترسون شماره‌ی یک دنیا بود. رخشان سرداور مسابقه‌های جهانی مسکو تو سال نود و چهار بود و اولاف پترسون گفته بود بعد من تو دنیا رخشانه. یه افتخار بین المللی یه رخشان رادپور. به طور واقعی باید قدرش رو دونست.

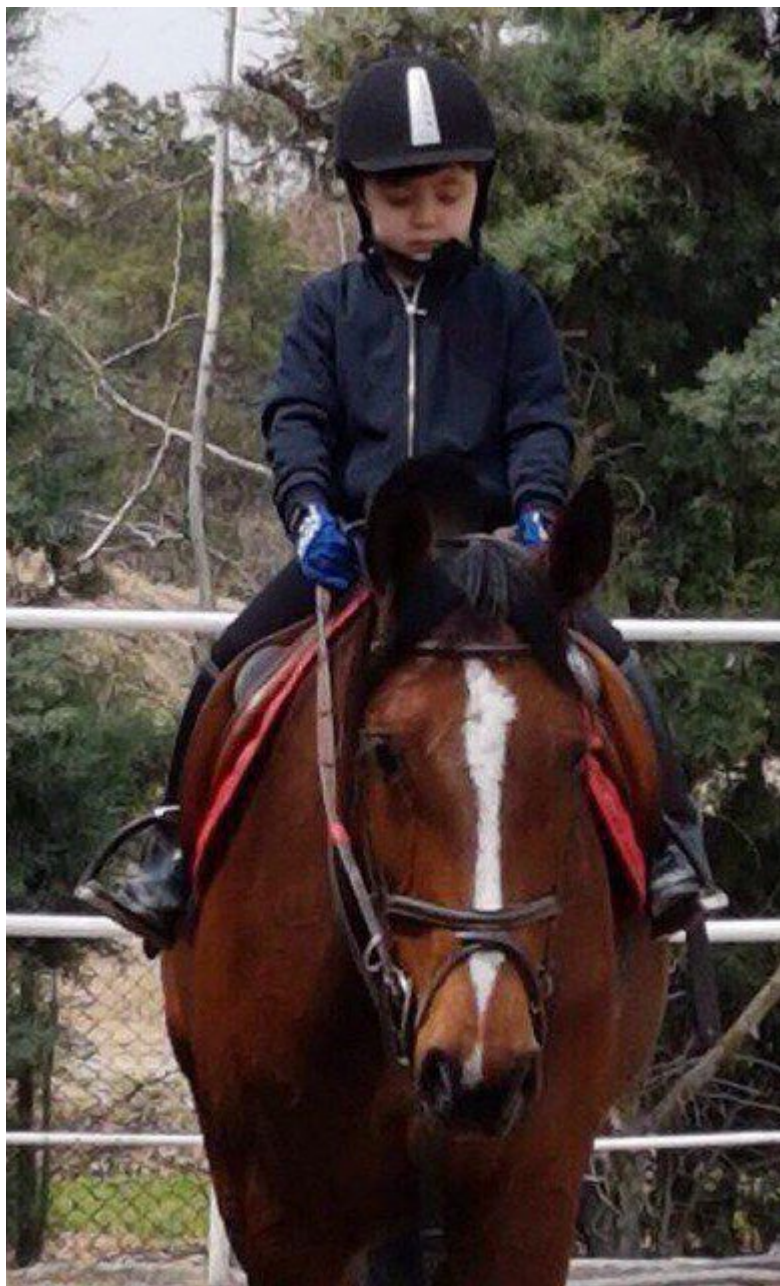
باشگاه انقلاب / منو یاد باشگاه ژاندارمری می‌اندازه.

میترا حجار / هنرپیشه‌ای که نمی‌شه بهش کات داد.

پیانو / همسرم خیلی دوست داره.

میشا محمدی / بهترین درسور ایران، بدون شک.

غفورخوجملی / چابکسواری که خیلی خوب می‌پرید.



فرزندتون سواری می‌کنه. چه برنامه‌ای برای آینده‌اش دارید و اگر نخواست در حرفه‌ی پدری بمونه براش چه پیشنهادی دارید؟

آراد پسر هفت ساله‌ی من سواری می‌کنه. تابستونا بیشتر. در کل فکر می‌کنم شصت جلسه سواری کرده پیش من. حس خیلی خوبی داره. با دست خارج می‌پیچه بدون این که در موردش صحبت شده باشه. با دست راست می‌ره به چپ. بدون این که چیزی بهش گفته شده باشه. این خیلی خوبه. این چیزایی که توش دیدم. اگه من تو اسب بمونم اونم می‌تونه ورزش تخصصی‌اش باشه. شغلش هم به خودش ربط داره.

فرض کنیم روزی خورشید طلوع کنه و اسب‌ها منقرض شده باشند. این تصویر رو در ذهن‌تون بسازید و همزمان برای ما به کلمه تبدیل کنید.

من یه اسب داشتم. اسبی بود که مغز دیوانه‌ای داشت و قرار بود تو سن چهار سالگی بره سرم سازی. چند تا از مربیا اینو گفته بودند. من اون اسب رو آوردم و رسوندم به بالاترین رده در اواخر دهه‌ی هفتاد و درنهایت اسب سوگلی‌ام شد تو مسابقه‌ها. کره‌ی بن هور بود.

پاییزان هم کره‌ی بن هور بود.

آره. وقتی این اسب مرد و بماند که کی باعث مرگش شد، من یه هفته نمی‌تونستم اشک مو کنترل کنم؛ نمی‌ذاشتم جسدشو از باکس بیرون ببرن. اون موقع بیست و یک سالم بود. الانم اشک تو چشم جمع می‌شه. خودکشی که نمی‌تونم بکنم ولی خیلی گریه می‌کنم. اسبای دیگه هم یادمه. وقتی بچه بودیم. پدرم یه آخال تکه‌ی ویژه داشت تو باشگاه ژاندارمری به نام طوفان. موقع گفتند این اسب به دلیل مشمشه تو سن شش هفت سالگی مرد. ما خونه‌مون کرج بود. از ونک راه افتادیم سمت خونه. پدرم تو قزوین ترمز کرد، نه من نه برادرم جرات نکردیم بپرسیم چرا تا اینجا داری میری؟ ما صد کیلومتر برگشتیم، رفتیم خونه و نمی‌تونستیم بپرسیم چرا.

مگه اسب چه ویژگی‌هایی داره که این کار رو با آدم می‌کنه؟



شما اگه بخوای یه کارو انجام بدی اسب می‌فهمه. مثلن اگه بخوای دست راست‌تو بالا بیاری اون تله پاتی می‌کنه و می‌فهمه. وقتی که مغز داره دستور می‌ده به دست شما، قبل از بالا رفتن دست اسب می‌فهمه. وقتی این بهت ثابت می‌شه که عزا و عروسی‌ات اسب باشه. اینو نمی‌تونم به طور علمی ثابت کنم ولی اسب می‌تونه به این فکر کنه شما داری به این فکر می‌کنی که بعد از ظهر بری پارک یا نه. وقتی با اسب اتصال از نظر ذهنی و ارتباط نزدیک باهاش داشته باشی ازخونه که راه می‌افتی به سمت باشگاه اون تو باکسش تو چیتگر می‌فهمه که شما راه افتادی. وقتی به باشگاه نزدیک می‌شی حضورت رو حس می‌کنه. تله پاتی اسب خیلی باحاله. اسب می‌تونه آرزوهای شما رو بر آورده کنه چون موجود آسمانیه. من یه سری آرزوهامو با اسبای کلاسی می‌گفتم باهاشون درد دل می‌کردم و آرزوهام بر آورده می‌شد.

درباره علت اریب یورتمه روی دست خارج اسب برای ما توضیح بدید.

همانطور که باسکول نوین رو فدریکو کاپریبی اختراع کرد، خیلی دوست دارم بدونم چه کسی اریب صحیح رو کشف کرد برای اولین بار. می‌خوام یه چیز خنده دار در این مورد بگم. باید برگردم به عقب. رعایت اریب اصلن داستانش چیه؟ دوست دارم بدونی چه زمانی اریب مطرح شد تو ایران؟ چه زمانی مربیای مدرن ما رسیدند به اریب صحیح. چه کسی اریب رو آورد تو ایران؟ ما یه سری اصطلاح غلط داریم تو سوارکاری ایران. یه سری اصطلاح اشتباه ترجمه شده. از زمان خیلی قدیم به ما می‌گفتند توی خط مستقیم یورتمه آزاد برید، وقتی می‌خواید بچرخید و دایره بزیند یا نیم دوره بزیند، یورتمه نشسته برید. اون دلیل داشت. چرا باید تو دایره می‌نشستیم؟ کسی سوال نمی‌پرسید که چرا باید قوس رو نشسته برم؟ چون وقتی من می‌خوام بچرخم اگر به طور اتفاقی سر پیچ اریب غلط باشه یا روی دست داخل بنشینم، دامنه‌ی حرکت اسب رو از داخل محدود می‌کنم. شما هم روی دست چپ یورتمه می‌ری و روی دست چپ هم

می‌شینی وقتی دست چپ روی زمینه. وقتی مستقیم می‌ری شاید به چشم نیاد اما وقتی داخل بچرخنی یا دایره بزنی اگه روی دست می‌شه و به کتفش فشار میاد و احساس می‌کنی ریتم شناور نیست و اسب گیر می‌کنه. چون شما داخل رو سنگین کردی. وقتی اسب روی دست چپ حرکت می‌کنه اتوماتیک فشار دست بشینی تو دایره بیشتر فشار می‌کنی. بنابراین بهتره روی دست خارج بشینی و این موضوع باعث برداشتن بار اضافی از داخل و شناور شدن حرکت اسب در یورتمه می‌شه.



و از حرف و نوشته و یه خبر ظاهرن موفق خیلی سریع تاثیر می‌گیریم می‌تونه خیلی مقطعی و کوتاه تاثیر داشته باشه. ما خیلی سریع هم فراموش می‌کنیم. اگر یک مجله، یک روزنامه، یک سایت، یک شبکه‌ی خبری یا تحلیلی مثل همین کار تو بتونه ما سوارکارها، نعلبندها، مهترها و صاحب باشگاه‌ها رو جذب خودش بکنه و بعد از جذب می‌تونه هدایت‌شون بکنه به سمت صحیح ولی اگر بتونه جذب کنه. کار سختیه. اون دیگه هنر مدیر اون شبکه و کسی هست که اکثر کارهاشو می‌کنه. قطعن می‌تونه تاثیر مثبت بگذاره.

تا چه سنی فکر می‌کنید به این مسیر ادامه می‌دید و چرا؟

تصمیم این کار با من نیست. خیلی از مربیای حرفه‌ای شده که دیگه کار نکنن. نه به خاطر اسب به خاطر آدم‌ها. اشبو نمی‌شه گذاشت کنار. اگر من این کارو بگذارم کنار، یه روزی به خاطر اسب نیست به خاطر آدم‌هاست. نمی‌دونم کی هست اون روز.

در مورد سوارکاری در حوزه‌ی مکتوب‌ها سوال داشتم. نقش کتاب، تصویر و مجله و رسانه‌ها در فرود یا اوج سوارکاری چیست؟

(خنده) حالا چون ما ملت کتابخونی نداریم. نمی‌تونن نقش خاصی داشته باشن. تو گروه‌های مجازی هم حرف‌ها گاهی حاشیه سازند. وقتی حاشیه خیلی سریع میاد خیلی سریع هم می‌ره و نمی‌تونه خیلی تاثیر گذار باشه. ولی چون ما ملت تاثیر پذیری هستیم



خیلی خلاصه ورزش سوارکاری چه ضرورتی برای جامعه داره؟

سوارکاری ورزشی است که هم به لحاظ اعتقادی و علمی خیلی توصیه شده. از بعد اعتقادی که توصیه پیامبر ما بوده که تاکید شده به فرزند خود سوارکاری بیاموزید. به لحاظ علمی وقتی سواری، برای اولین بار باشه یا صدمین بار یا هزارمین بار به مشکلاتت نمی‌تونی فکر کنی. فکرت دنبال یه دنیای دیگه‌ای می‌ره که از انرژی اسبه. اسب شما رو از فضای تکراری و غیر قابل قبول و سخت و افسرده و غمگین و دردناک بیرون میاره. این امکان رو اسب برای شما به وجود میاره. این ورزش چون پارتنرت درش یه حیوانه هم از نظر روحی و هم جسمی تاثیر بی نظیری روی شما می‌گذاره.

چند سوارکار یا هر شخصی در جامعه سوارکاری که از دید شما حرف بسیار برای گفتن دارند رو به ما پیشنهاد بدید.

آقای شراگیم حبیبی، آقای اضغر نوروززاده، آقای شاهرخ مقدم حرف برای گفتن خیلی دارند و می‌تونه جذاب باشن خیلی. یه سری افراد تک بعدی‌ان و عملیاتی. یه سری افراد رو بندازی تو یه مانژ شصت در چهل معجزه می‌کنند، بشینند پشت میز دو کلمه نمی‌تونن حرف بزنن. می‌گی به خودت نه اونیه که اون جا بوده تو اون نیستی.

من شنیدم رامین خان شکی اسب‌هاشون رو مدتی برای ترین به شما داده بودند. در مورد رابطه کاری‌تون با ایشون برای ما صحبت کنید.

با من عالی. چوم من فاصله مو با ایشون همیشه حفظ کرد. یه مدت اسب‌هاشون پیش من بودند. اینگما اسب مرحوم کاوه وجدانی، اسپریت، کاپریو. اسب‌های آقای میرعارفین که تحویل آقای شکی بودند.



شما جزو مربیان با تحصیل آکادمیک هستید. درباره‌ی تاثیر متقابل تحصیل و سوارکاری چه نظری دارید؟

پیشتر هم گفتم کلن حضور تو محیط‌های آموزشی از مهد کودک تا دانشگاه باعث می‌شه شما مغزت پرورش پیدا کنه اگه واقع دل به داستان بدی باعث کار بکشی و قطع روی سلول‌های مغزت بهتر بهت. تو رفتار تاثیر داره و کمک می‌کنه انسان و چه اسب، شما قدرتی درک و دیدت نسبت به مسایل و اتفاق‌ها در محیط پیرامونت بالا می‌ره و تصمیم‌های درست‌تری می‌تونی بگیری. به مسیر کاملی هست و لازمه. مهم‌تر از رشته‌ی تحصیلی، حضور در محیط دانشگاهی است.

چرا تعداد بسیاری از سوارکارهای خوب ما نظامی بودند؟

یه سوال من می‌پرسم. دلیل از چپ سوار شدن به اسب چیه؟

چون شمشیر داشتند نظامی‌ها.

آفرین. چون اسب وسیله‌ی نقلیه‌ی یه فرد نظامی بوده و ابزار کارش. اون دوره که کشاورزا فقط از اسب استفاده می‌کردند و دوره‌ای که سرخ پوست‌ها اسب رو تربیت می‌کردند و غیر از سیستم‌های نظامی از اسب استفاده می‌کردند قطعاً چنین قوانینی براش وجود نداشته. اسب بعد از ابزار جنگی شدن، قوانینی براش تصویب شد و شد یه ورزش نظامی. اکثر آدم‌ها راست دستند. (خنده) ونگوگ البته چپ دست بوده. شمشیر رو با دست راست می‌کشیدند و سمت چپ می‌بستند شما اگه می‌خواستی پای چپت رو بالا بیاری و بگذاری تو رکاب، شمشیر ثابت می‌موند اگر می‌خواستی از سمت راست سوار بشی شمشیر می‌خورد رو کپل اسب.



سخن پایانی و هر آن چه حس می‌کنید باید به حوزه‌ی ریاستی سوارکاری یا جامعه‌ی سوارکاری بگید.

و دوستن لوازم کمکی برای اسب و سوارکار، این‌ها همه مسایل بدیهی‌یه که باید دونسته بشه. موارد بالا حداقل مواردی است که باید جزو دانسته‌های یه مربی سازنده باشه تازه با فرض این که مربی‌ها شرایط بالا رو داشته باشند آیا این مربی می‌تونه با حداقل امکانات یعنی اسب و بودجه و فضای مناسب برای کار حداکثر بازدهی و نتیجه رو داشته باشه؟ اگه داشته باشه پس می‌تونه اسب و سوار خودش رو به هدف مورد نظرش نزدیک کنه. این تازه ابتدای کار یه مربی‌یه سازنده است و این کار خیلی سخت و طاقت فرساست. می‌شه یه مثال زد. من این صحنه رو خیلی دیدم که مربی به شاگرد می‌گه مثل من بیا یا برو. شاگرد می‌گه من الان مثل شما نیستم که بتونم مثل شما این مسیر رو برم. اونجاست که مربی باید فکر کنه خودش چطوری به اینجا رسیده. بنابراین مربی باید بدونه برای رسیدن به هدفش چطور باید مرحله به مرحله اسب یا سوار خودشو جلو ببره تا مثلن اونا بتونن از روی یه کوالتی عبور کنن یا تست المنتری درساژ رو بدن یا مثلن یه لاین ژیمیناستیک پالمن رو به انتها برسوندن یا یه پارکور یک متر یا صد و سی یا صد و پنجاه رو ببرن. در مورد اسب فرض رو بر این بگیریم که کار اسب تو سن چهار سالگی شروع بشه و حداقل پنج تا شش سال طول می‌کشه که اون اسب به تبدیل به سه اسب صد و پنجاه بشه، حالا یا یه اسب برنده تو این رده یا فقط حضور داشته باشه. اسب الان به سن نه یا ده سالگی رسیده و حداقل باید پنج تا هشت سال تو این رده حضور ممتد داشته باشه و این کمتر دیده شده بین ما. سخن پایانی این که ترجمه کردن متون و منابع تخصصی دیگران کار پسندیده‌ایست اما به امید روزی باید نشست که به جای ترجمه کردن ترجمه شویم، به جای تقلید کردن تقلید بشویم در سوارکاری پایانی وجود نداره و هر پایان آغاز یه فصل جدیده.

اگه تو کار اسب به طور ژنتیکی نابغه نیستیم و اون حس معروف همایون وجدانی و رامین شکی و داود بهرامی‌ها رو نداریم پس باید تنبلی و بی انضباطی رو کنار بگذاریم و هر روز با طلوع آفتاب در کنار اسبامون کارشون رو به شکل ملایم و مداوم و هدفمند آغاز کنیم. این باید همراه با تفکر صحیح و استفاده از منابع مناسب و تجربیات افراد با تجربه‌تر باشه. مطالعه رو نباید فراموش کنیم حتی کوتاه. فراموش نباید بکنیم که بعضی افراد به صورت ذاتی منبع هستند ولی اکثر سوارکارای حرفه‌ای احتیاج به استفاده از منابع معتبر دارند. به امید روزی که در ایران حداقل پنجاه نفر راه پیدا کنند به باراژ صد و پنجاه. اون روز و اون رقابت خیلی دور نیست. می‌خوام جامعه سوارکاری رو دعوت کنم که مراقب ادعا باشیم چون اغلب اوقات انسان‌ها به اندازه ادعاها و قضاوت‌های ناپخته، بی‌خاصیت و غیر سازنده می‌شن. باید تعداد مربی‌های سازنده اسب و سوار بیشتر بشن. تو قطب سواری دنیا یه مثال جالب هست که اگه به طور عادی شخصی فارغ از استعداد و نبوغ ذاتیش از سن پنج سالگی سواری رو شروع بکنه در سن سی تا سی و پنج سالگی به اون صفت یه سوارکار بالغ رو می‌دند. بعد از این باید دید این سوارکار بالغ قدرت مربی شدن و تدریس رو داره، قدرت انتقال به اسب و وار رو داره، پارامترای یه مربی خوب و میدانی را داره. قطع شناخت آناتومی اسب و سوار، رفتارشناسی و روانشناسی اسب جزو چیزهای بدیهی است. دانستن اصول تغذیه اسب و سوار، تکنیک‌های کاری در پرش و درساژ مختص پرش، دوستن عملی اصول نعلبندی و دامپزشکی و پرستاری از اسب، اصول تیمار و شرایط بستر اسب و تهویه‌ی اصطبل و نور و ابعاد باکس و اصول ترانسفر اسب و ابزارشناسی



SEPANJ STUDIO
www.sepanjstudio.com

استودیو طراحی و برندسازی سپنج

"سپنج" یک استودیوی برندسازی است که خدمات مشاوره در زمینه برندینگ ارائه می‌کند.

خدمات ما شامل تدوین استراتژی بازاریابی، بخش بندی بازار و هدف گذاری، تعیین استراتژی فروش و تدوین پیام تبلیغات و طراحی المان‌های برند بر اساس استراتژی تعیین شده شامل طراحی گرافیک، طراحی محصول، بسته بندی، ساخت فیلم و تیزر، طراحی سایت و... برای شرکت‌ها است.

ما با ارائه ایده‌های الهام بخش، خلاقانه و قابل اجرا به مشتریان خود کمک می‌کنیم تا همواره در بازار رقابت چند گام جلوتر از دیگران حرکت کنند.

فلسفه‌ی کاری ما این است که جهان کارگاه خلاقیت ما است و ما هنر را با علم تبلیغات مدرن به هم آمیخته‌ایم تا کسب و کار مشتریانمان را بهبود بخشیم. ما عاشق نوآوری هستیم و استفاده از رسانه‌های نوین دارای ضریب نفوذ بالا را در گسترش کسب و کار مشتریان خود در نظر می‌گیریم.

از مزیت‌های همکاری با ما خلاقیت و نوآوری، خدمات یکپارچه و همچنین صرفه جویی در هزینه‌های دراز مدت برای مشتریان است.

ریشه کلمه سپنج و هدف از انتخاب آن:

کلمه سپنج از شاهنامه فردوسی وام گرفته شده است و در لغت به معنی «هستی» و «مهمان» و همچنین به معنی «آلاچیق»، محلی برای استراحت زودگذر است.

ما چه کارهایی انجام می‌دهیم:

"سپنج" خدمات یکپارچه‌ی خود را با توجه به نیاز مشتریان، از سازمان‌های کوچک و متوسط تا بزرگ به اثر گذارترین شکل ممکن ارائه می‌دهد که شامل موارد زیر است:

- تدوین استراتژی بازاریابی
- بخش بندی بازار و تعیین موقعیت کسب و کار و هدف گذاری
- برند سازی و طراحی المان‌های برند
- تدوین و اجرای استراتژی پیام
- طراحی و تدوین محتوا و متن تبلیغاتی
- طراحی کمپین‌های خلاقانه بر اساس استراتژی تعیین شده
- هویت سازی یکپارچه برای مشتریان بر اساس استراتژی
- دیجیتال مارکتینگ
- توسعه‌ی برند در شبکه‌های اجتماعی
- طراحی گرافیک تجاری، طراحی سایت و تهیه و تولید مستندهای تبلیغاتی

مدیریت استودیو سپنج بر عهده‌ی "مه‌دیار پیرزاده" می‌باشد. ایشان فارغ‌التحصیل MBA از دانشکده کارآفرینی دانشگاه تهران و کارشناسی هنر از دانشگاه سوره تهران می‌باشند و در کارنامه‌ی ایشان طراحی، ایده پردازی و اجرای پروژه‌های متعددی به چشم می‌خورد.

امروز بعد از ظهر وقتی کلید اتاقم را به زن مسافر خانه چی تحویل دادم ، سرش را در حالیکه به چپ و راست تکان می داد به زیر انداخت. نفهمیدم چرا. هفته پیش هم که با هزار پرس و جو این مسافرخانه را پیدا کردم ، مسافر خانه چی گفت : "به سر و وضع ات نمی آید که توی این مسافرخانه اتاق بگیری."

من جواب دادم : " می خواهم به نوروز آباد نزدیک باشم ."

مثل هر روز یک تاکسی گرفتم. نگهبان نوروز آباد من را که شناخت با تردید مانع را بالا زد و ما عبور کردیم. پشت اصطبل ها پیاده شدم تا به مانژی بروم که هر روز یاس آنجا تمرین می کند. هنوز برف دیشب باریده آب نشده بود اما مانژ کاملا آماده تمرین بود . رفتم به سمت میز آهنی که دو صندلی داشت و روی صندلی یخزده اش نشستم . از صاحب کافه که داشت من را پرو پر نگاه می کرد پرسیدم : " یاس را ندیده ای؟"

تا آمد جواب بدهد یاس از پشت سر صدایم کرد. دستانش را روی شانه هایم گذاشت و مانع بلند شدن من شد و آمد روی صندلی مقابل من نشست . لباس رسمی اش را پوشیده بود . کت و شلوار و چکمه بلند سیاه سوار کاری اش. کلاهش را تا بالای ابرو هایش پایین کشیده بود و چشمان سیاهش می درخشید. به کافه چی اشاره کردم دو فنجان قهوه بیاورد و به یاس گفتم مثل همیشه زیبا ست. عاشق یاسم. نه به این خاطر که موهایش مثل شب سیاه است یا پوستش مثل مهتاب سفید. لحظه ای که من عاشقش شدم یاس پشت اسبش کبود سوار بود و داشت اطراف همین مانژ او را می راند. تابلوی بی نظیری بود .

کافه چی دو فنجان قهوه آورد و هر دو را مقابل من گذاشت !

گفتم : " یکی از آنها را مقابل یاس بگذار!"

کافه چی یکی را سراند به طرف یاس .

به یاس گفتم : " مدتیست کافه چی مثل قبلش نیست!"

مثل همیشه لبخند زد و جواب داد : " چکارش داری بنده خدا را ."



YAAS

یاس

فرحناز عطاریان

یاس کبود را هی کرد و اسب یورتمه رفت. به طرف مانتر رفتم تا به یاس نزدیکتر باشم. خورشید داشت کم کم غروب می کرد و ابرهای پراکنده در آسمان به رنگ قرمز آتشین شده بودند. دستانم را حایل چشمانم کردم تا باقی مانده آفتاب مانع از دیدن یاس نشود. او هنوز با من فاصله داشت. وقتی به من نزدیک شد به صورتش خیره شدم اما زیر کلاه فقط یک چهره یخزده و یک نگاه بیروح بود. با پاهای لرزان دنبالش دویدم. کبود چهار نعل می تاخت. فریاد می زدم و التماس می کردم که از مانع نپرد. انعکاس صدای من تبدیل به شیهه همه اسب ها شد و تکه های آتشین ابر از آسمان بر سرم ریخت. کافه چی شانه هایم را محکم گرفته بود و تکانم می داد و شماتتم می کرد: "بنده ی خدا یاس یکبار مُرد و تو داری هر روز می میری."

از او به خاطر گستاخی هایش بیزارم. سر پا ایستادم. شب شده بود. باید به مسافر خانه بر می گشتم تا فردا برای مسابقه یاس اینجا باشم.



پرسیدم: " کبود کجاست ؟ "

گفت: تیمور دارد گرمش می کند

و با اشتیاق ادامه داد: " برای مسابقه فردا باید خوب تمرین کنم.




می خواهم رکورد قبلی ام را بشکنم."

کبود را آوردند. به نظر من زیباترین اسب نوروز آباد است. با اینکه مرد قد بلندی هستم به سختی پیشانییم به کمرش می رسد. یاس بلند شد و افسار کبود را گرفت و نوازشش کرد. گاهی به این همه توجه یاس به کبود حسادت می کنم. هر دو به سمت مانتر رفتند. باز هم یاس قهوه اش را نخورد ه بود!

نوروز آباد بوی خاصی دارد. بخصوص پاییز و زمستانش. گوشه و کنار آن برگ ها و چوب ها را می سوزانند و با بوی عرق اسب قاطی می شود. به نظر من نوروز آباد زیباترین جای دنیاست. یاس یک پایش را توی رکاب کرد و با دست دیگرش زین را چسبید و پای دیگرش را بالا برد و از کمر کبود گذراند و در رکاب کرد و با پاشنه چکمه اش پوست پهلوی کبود را نوازش کرد.

من هم مثل همیشه دستانم را زیر چانه ام گذاشتم و محو تماشایش شدم. تیمور به سمت مانع رفت تا چوب ها را برای پرش روی هم بچیند.



 iranhorsey
 iranhorsey
 iranhorsey_shop





برگردان: **تینا جمالی**

ادوینا الکساندر تاپس متولد ۲۹ مارس ۱۹۷۴ سیدنی یکی از سوارکاران سطح المپیک است که برای استرالیا مسابقه می دهد. مربی و همسرش قهرمان سابق هلند "یان تاپس" است. جان تاپس اصالتا اهل حوالی سیدنی است.

ادوینا سوارکاری را از ۸ سالگی شروع کرد. سال ۱۹۹۵ برنده ی مسابقات سوارکاران جوان در استرالیا شد. او چهره ی تازه وارد تیم سوارکاری استرالیا در مسابقات ۱۹۹۸ هنگ کنگ بود. همان سال به اروپا نقل مکان کرد و در سال ۲۰۰۰ یان را ملاقات کرد. او هلند را پایگاه سوارکاری خود قرار داد و بیشتر سال را در یکی از تاپ ترین مراکز اسبی به نام والکنزوارد می ماند. او تا سال ۲۰۱۶ عضو تیم قوهای شانگهای بود که در لیگهای قهرمانی جهان شرکت می کردند. ادوینا جزو ۱۰ سوارکار موفق پرش دهه ی ۲۰۰۰ به حساب می آید. او رکوردهای بسیاری را شکسته است.

Edwina Tops-Alexander ادوینا تاپس الکساندر



او نخستین استرالیایی است که نامش را میان ۱۰ سوارکار برتر در مسابقات جهانی قرار داده است و با حفظ رکوردش بیشترین جوایز را بعنوان سوارکار در مسابقات جهانی کسب کرده است. ادوینا از سال ۲۰۰۶ در سری مسابقات "لونترین" تور قهرمانی جهانی شرکت می کند و ریش سفید این جریان است.

او برای سری مسابقات آرژانتین در سال ۲۰۱۶ که سومین المپیک تابستانی ادوینا و او در این دوره او کاپیتان تیم پرش استرالیا بود انتخاب شد. در این دوره ادوینا جایگاه دوم را بدست آورد و حریفی که او را شکست داد گوران بنگستن بود.




LUCIO LANDA



سوارکاری در کودکی

الکساندر در سن ۸ سالگی شروع به سوارکاری کرد. او به این دلیل به اسب ها علاقمند شد که در همسایگی شان یک اصطبل قرار داشت و آن ها آخر هفته ها سوارکاری می کردند و او آنها را تماشا می کرد. پونی کلوپ در شمال تورامورا از توابع نیو ساوت ولز اولین جایی بود که او سوارکاری کرد. در سال ۱۹۹۵ برنده مسابقات قهرمانی جوانان استرالیا شد. در سال ۱۹۹۸ او دوست داشت که در برابر سوارکاران دنیا قد علم کند و بهمین خاطر به اروپا نقل مکان کرد و اسپس Mr Dundee را با خود به بلژیک برد. در سال ۱۹۹۹ قبل از اینکه استارت شرکتش را بزند او برای [Ludo Philippaerts](#) یک سوارکار پرش مشهور برای سه سال پرید.





زندگی حرفه ای

در سال ۲۰۰۶ او اولین استرالیایی بود که به فینال مسابقات جهانی سوارکاری در آخن آلمان رسید یعنی جایی که توانست جایگاه چهارم را بدست آورد در حالی که وقتی وارد مسابقات شد در سطح سی و پنجم جهانی قرار داشت. بروکسل، والکنزوارد، لندن، زوریخ، کن، ژنو، ویگو و دوهه تنها از معدود مکان هایی هستند که ادوینا در آن ها جایزه ی گرند پریگس را برده است.

او برای مسابقات المپیک تابستانی ۲۰۰۸ انتخاب شد که همراه با اسبش Isovlas Itot du Chateau بود.

در مسابقات شخصی و تیمی جایگاه نهم را بدست آورد. در کل او قهرمان تور قهرمانی جهانی، هم در سال ۲۰۱۱ و هم در سال ۲۰۱۲ بود.

الکساندر نه تنها دو بار پشت سر هم برنده شد بلکه اولین سوارکاری بود که مجموعاً یک میلیون یورو از جوایز تور را برنده شد. در سال ۲۰۱۲ زمانی



که ۳۸ سال داشت در مسابقات المپیک تابستانی شرکت کرد. به همراه اسبش Itot Du Chateau سوارکاری کرد و در زمان ۸۱,۷۷ ثانیه مسابقه را با ۴ خطا به پایان رساند. این نتیجه او را در جایگاه بیستم در مسابقات انفرادی و در جایگاه دهم در تیم استرالیا قرار داد. در ۲۰۱۶ ادوینا برنده ی گرند پریکس ساحل میامی شد که اولین مورد از تور مسابقات جهانی بود. او به همراه اسبش Lintea Tequila در جایگاه نهم مسابقات تکی المپیک تابستانی 2016 قرار گرفت. اسبهای اصلی ادوینا در حال حاضر - Lintea Tequila, Cal-Carentina De Jonter. iforina هستند

در ۱۹ مارس ۲۰۱۷ تاپس الکساندر در مسابقات ساوت هرمس پاریس به همراه مادیونش California برنده شد. یک هفته بعد او اعلام کرد که بصورت موقت و برای زمان نامشخص مسابقات را ترک می کند.

در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۷ تاپس الکساندر پس از پنج مسابقه در سوییس برگشت و گفت: «تا بحال انقدر حس نکرده بودم که در مرخصی هستم. خیلی سرم شلوغ بود. حتی آنقدر وقت نداشتم که یک کتاب بخونم. بارداری ساده ای داشتم. هیچ وقت خسته نبودم و مریض نشدم. مگر در زمانهایی که اشتهایی نداشتم. فقط از اینکه زمان بیشتری را با کلویی (نام فرزندش) بگذرانم و او رادرك کنم لذت می بردم.»





تاپس الکساندر موفق ترین زن و سوارکار پرش استرالیایی ست. همچنین او حامی قوی ای برای بانوان در ورزش محسوب می شود و سفیر بانوان در مسابقات magic millions در سال ۲۰۱۴ بود.

به تاریخ ۲۸ مارس ۲۰۱۸ تاپس الکساندر اعلام کرد که کار خود را به تعویق در می آورد و برای تولد دخترش در اوت ۲۰۱۷ صحنه ی ورزش را برای مدتی ترک میکند. کلوی کارولینا جنیفر تاپس در ژولای ۲۰۱۷ در بیمارستان مرکزی پرینسس گریس موناکو بدنیا آمد.

اعتبارات

برند و طراح معروف گوچی سابقا حامی مالی ادوینا بود تا زمانی که تمام برندها حمایتشان را از سوارکاران قطع کردند. بعد از آن شرکت equifit حامی مالی ادوینا شد و در مسابقات المپیک تابستانی مورد تایید آدیداس هم قرار گرفت.

شرکت Connolly's Red Mills حامی مالی ادوینا شد و تمام اسب های او قرار است برای تمام نیازهایشان توسط این شرکت تغذیه شوند. ادوینا همچنین سفیر شرکت Jaeger-LeCoultre, شرکت ساعت سوئیسی است.

زندگی شخصی

الکساندر در کالج بانوان پیمبل شرکت کرد. او لیسانس خود را در رشته ی تربیت بدنی کالج استرالیا گذراند. در سپتامبر ۲۰۱۱ با یان تاپس که مربی او هم بود ازدواج کرد. ادوینا دارای شهروندی همزمان هلند و استرالیاست. کمی هلندی می تواند صحبت کند اما در واقع انگلیسی با لهجه ی استرالیاییش را صحبت می کند. ادوینا با وجود اینکه ۲۰ سال است در هلند زندگی می کند هنوز هم برای استرالیا مسابقه می دهد. او به اصلتش که به اطراف سیدنی برمی گردد افتخار می کند.

در مسابقات ۲۰۰۷ استوریل پرتقال از روی اسب افتاد و آسیب جدی دید و لیش پاره شد. سال ۲۰۱۲ در شو فرانسه مچش شکست و برای مدتی بعد از سقوط از اسب بیهوش بود.



تاپس الکساندر علاقه ی زیادی به مدد دارد و یک استایل در سوارکاری ایجاد کرده است. همچنین او شناخته شده ترین ورزشکار در زمینه ی پرش حرفه ای است

ادوینا در سالهای ۲۰۰۸، ۲۰۱۲، ۲۰۱۶ در مسابقات المپیک تابستانی نماینده ی استرالیا بوده است و همچنین در مسابقات جهانی سوارکاری در سال های ۲۰۰۲، ۲۰۱۰، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۴ نماینده ی استرالیا بود. او بعنوان کاپیتان تیم پرش استرالیا در نظر گرفته شده است همچنین یکی از سوارکاران ارشد است. احتمال دارد که تاپس الکساندر در مسابقات المپیک ۲۰۲۰ توکیو نیز در تیم پرش حضور داشته باشد.



ایران هورسی پذیرای آگهی های تبلیغاتی شما در زمینه های ذیل خواهد بود:

- معرفی سیلمی های برتر شما
- معرفی محصولات و مکمل های ورزشی
- معرفی لوازم سوارکاری و تجهیزات صنعت اسب
- و....



شروع سوارکاریات تا همدان، از همدان تا تهران و از تهران تا آلمان را برای مخاطب ما شرح بده.

من سال هفتاد و نه سواری رو تو همدان شروع کردم. اولش پیش آقای مهدی بختیاری بودم و یک سالی پیش ایشون کارکردم، در باشگاه مکارچی همدان. چون دایم اسب داشت و تو اون شرایط بچگی که ما همه آرزو داشتیم اسب داشته باشیم و یه سری اتفاق هم این وسط افتاد و تو این مساله دخیل بود. خلاصه اش کنم دایم پیش محمدرضا طراحیان اسب داشت. بعد از یک سال رفتم پیش آقای طراحیان باشگاه ابن سینای آقای علیرضا بختیاری، یک سالی اون جا کار کردم بعد رفتم پیش آقای محمدرضا شوشتری و سه سال باهاشون کارکردم. بعدش دوباره یک سال با آقای طراحیان کار کردم و در مجموع شش سال همدان کار کردم. بعد از اون اومدم تهران و حدود هشت ماه پیش آقای عادل کشاورز کارکردم در باشگاه دشت بهشت و بعدش پیش آقای مجید شریفی که تا الان ادامه داشته. به جز دوره و سفرهای پراکنده از یک سال در آلمان هستم و با یه مربی خیلی خوب به اسم آقای اشوزلبرگ کارکردم که پدرش مربی تیم جوانان آلمان بوده و خودش هم تعداد زیادی شاگرد داره و برای من مربی خیلی خوبی است.

اولین تصویر رو از اسب به خاطر دارید؟

اینها تصویرهای بچگیه. تو روستای پدری در همدان یکی از دوستای پدر بزرگم یه اسب سفید خیلی خوشگل داشت و من اسب رو برای اولین بار اونجا دیدم.

خلاصه‌ای از مقام های ایران و خارج رو تو بیوگرافی از قلم انداختیم.

سه سال پی در پی قهرمان جوانان استان تهران بودم. یک سال قهرمان کشور و یک سال سوم قهرمانی کشوری در رده‌ی جوانان. تو نوجوانان سه سال قهرمان استان همدان بودم جام پدیده‌سازان اولین جامی بود که تو بزرگسالان گرفتم. تو جوانان جام نشاطی، جام کاوالور. جام نقش جهان، جام اتحاد دریان، پدیده‌سازان سه و شش و....

انتخاب اسب و عشق به این حیوان از روی آگاهی بود یا به یکباره پیش اومد.

این مساله ذهنیت بچگی است. از بچگی من اسب رو دوست داشتم و همیشه فکر می‌کردم اسب مثل مرغ و خروسه که تو حیاط خونه داشتم. این ذهنیت بوده و یکی از آرزوها که بهش رسیدم. شاید یه اتفاق باشه اما خوشحالم از این اتفاق.



می‌دانیم پایه سواری درساژ هست. شما چه پیشنهادی غیر از کار روی درساژ دارید برای تقویت پایه‌ای سوارکاری ایران.

الان سوارکاری ما خیلی پیشرفت خوبی داره. یک سطح سوارکاری و نگهداری اسب‌ها، اینها مشکلاتی بود که چند سال پیش وجود داشت و اسب‌ها خیلی زود از رده خارج می‌شدند. یه اسب یکی دو سال تو میدون بود و بعد دیگه نمی‌دیدیش، فراموشش می‌کردی. ولی الان خیلی خوبه که اسب رو گاهی پنج تا هفت سال تو یه میدون می‌بینی و این اسب هر بار برنده‌است. این از آگاهی و شعور سوارکار میاد و نگهداری اسب و این که اسب رو تو چه رده شرکت کنه، همین که سطح فکر اسپانسرها داره می‌ره بالا. همه‌ی اینها در اثر گذشت زمان بوده. این رو نمی‌شه گفت که تو یک سال فکر همه‌ی اسپانسرها عوض شه و اون‌ها به رده‌ی اسب‌ها فکر کنن و نخوان که یه اسب صد و بیست رو صد و پنجاه بپرونن. این‌ها زمان بره و زود انجام نمی‌شه و این شرایط زود تغییر نمی‌کنه. به نظرم الان بچه‌های ایران دارن مسیر خوبی رو طی می‌کنند و ایرادها هم آروم آروم بر طرف می‌شه. بحث واردات اسب مسابقه، این که متولی‌های این کار مسئول هستند که چه اسبی وارد می‌شه. اسب صد و بیست پنج، سی تو ایران زیاد هست باید اسبی وارد بشه که سطح مسابقه‌های ایران رو بالا ببره. الان عمده مسابقه‌ی ایران صد و چهل هست باید رده‌ی مسابقات بره بالا و پنج شش تا مسابقه‌ی صد

و پنجاه، صد و پنجاه و پنج در سال برگزار بشه. نه این که سالی دو تا مسابقه برگزار بشه و همه بیشترین تلاش رو بکنن و دو سه نفر بی خطا بشن که شانس هم توش هست. خب رده‌ی چند سال پیش صد و سی، سی و پنج بود. الان جایگاه تماشاگر تو صد و سی خالیه، چون جذابیت نداره ولی رده‌ها که می‌ره بالا همه میان چون جذابه و لذت‌بخشه و همه میان. باید شرایطی باشه برای سوار و مردم که وقتی کسی می‌خواد بره خارج و تو ارتفاع صد و پنجاه براش مشکل نباشه، باید چیزی باشه که عادی بشه برای سوارکار. خب وسیله‌اش لازمه. تو هرورزشی وسیله نیازه و وسیله‌ی کار ما هم اسبه دیگه. بهترین سوارکاری دنیا تا وسیله نداشته باشند اتفافی برایشون نخواهد افتاد. به جز این که درساژ باید خوب باشه، نشست باید خوب باشه، اینو که همه می‌دونن. مردم به وسیله‌اش فکر نمی‌کنن. بسیار خوب تو همه چیزت خوب و درسته ولی وسیله‌شو احتیاج داری.



عده‌ای معتقدند شما یکی از خوش‌نشست‌ترین سوارکارهای ایران هستید و عده‌ای دیگر سواری شما رو خشک و مکانیکی می‌دونند. در این مورد توضیح بدید.

این سلیقه ایه. یه مربی سلیقه‌اش اون بوده. بله. من یه مدت یه کم خشک بودم. ولی الان مدتی سعی می‌کنم خشک نباشم. همیشه من با اسب رابطه‌ی خوبی داشتم.

بعد از مدت‌ها سواری با کت فیروزه‌ای با کت قرمز وارد قهرمانی کشور شدید و دو بار امتناع کردید چرا؟

به کت قرمز که مربوط نیست. (خنده) من همون سال سه تا اسب خیلی آماده تو اصطبل داشتم. سه تا اسبی که روشون برنامه ریزی کرده بودم که بیارم تو قهرمانی بیرونم. اسب‌ها آماده بودند و شرایط خیلی خوب بود. خب گاهی بعضی از اسپانسرها از این شرایط خوشحال نمی‌تونن باشن، من اون اسب رو خیلی اتفاقی سوار شدم با اون اسب یک هفته قبل از قهرمانی شروع کردم به تمرین. خب این بعضی وقتا اتفاقه. اون اسب رو تا حالا سوارش نشده بودم؛ اسبی بود که تا حالا مسابقه‌ی خوبی نپریده بود. اسبی باید می‌رفت قهرمانی کشور که می‌تونست پنج راند راحت باشه و بدنش پتانسیل اون مسابقه‌رو داشته باشه. پینته می‌تونست بره ولی خب فشار بود. چرا باید برای یه مسابقه اسبی که می‌تونه سه چهار سال برنده تو ارتفاع بالا باشه، تموم بشه؟ بعضی وقتا ما می‌تونیم به یه اسب زور بگیریم ولی تا چه حد؟ به چه قیمتی؟ به سلامت اسب؟



شما برخلاف مربی‌تون آقای شریفی که درساژ مسابقه رو دوست ندارند در چند تست شرکت کردید. چرا ادامه دار نشد؟

من درساژ رو دوست دارم. هیچانی برای من نداره ولی خب دوستش دارم. ازش لذت هم می برم. ولی خب یه وقتایی یه آدم‌هایی در راس هستند که به هر حال آدم فاصله می‌گیره دیگه. یه موقع برای درساژ داشتن انگیزه ایجاد می‌کردند و جذابیت بود. وقتی جذابیت نباشه بچه‌ها فاصله می‌گیرن و وقتی بچه‌ها فاصله بگیرن دیگه مسابقه‌ای نیست.

تحلیل تکنیک و سبک چند سوار برجسته‌ی دنیا به سبک خودتون.

خب هر سواری که زیباتر بشینه یا شو قشنگ‌تری بده به نظرم سوار قشنگ‌تری هست. همیشه یک شدن نیست. من دوست دارم یک بشم ولی دوست دارم در کنارش شو هم بدم اما یک شدنم خیلی دوست دارم. این سلیقه‌ای یه. یه نفر اهینگ رو دوست داره یه نفر کریستین آهلمان رو دوست داره یا اسکات براش رو. مارکوس اهینگ با اسبش اخت می‌شه. شما مزاحمتی از ایشون برای اسب نمی‌بینی. کسی که تو اون ارتفاع داره شو می‌ده خب خیلی خوبه. شاید یه کارایی می‌کنه که کسی نمی‌بینه. شاید خیلی وقتا اتفاق خوب هم براش نیفته و تو رنگینگ نباشه اما همیشه اهینگ شو خوبی می‌ده. یکی از سوارهایی که من خیلی دوستش دارم و هم شو خوب می‌ده و هم نتیجه می‌گیره. کریستین آهلمانه.

شما کمتر محدودیت اسب دارید. خیلی سوارکارا فقط یک یا دو حق انتخاب دارند. این حق انتخاب کنار مزیت، معایبی هم نداره؟ همین مساله خواست اسپانسرها و توقع‌شون برای بودن اسب خودشون تو مسابقه.

چرا. همین طور که گفتم همین قهرمانی. شما تو خیلی از مسابقه‌ها اسبت آماده نیست برای اون رده، البته حق انتخاب همیشه چیز بدی نیست اما استثنا هم داره و گاهی استثنا چیز بدی واقع می‌شه. شما وقتی یه دونه داشته باشی مجبوری ولی وقتی حق انتخاب داری شرایط بهتره. قهرمانی برای من اتفاق خوبی نبوده تا الان. این مساله چیزیه که باید باهاش جنگید.



شنیده‌های من می‌گه شما در همدان دوره‌ی خوبی از نظر مسایلی غیر از سوارکاری نداشتی. اگر تمایلی داری در موردش صحبت کن و در مورد رابطه‌ی مسایل جانبی و شخصی در سوارکاری و راه کنترل حاشیه‌ها به سوارکارهای ما راهکار بده.

خب این به چیز شخصی بوده ولی من خوشحالم که به مساله شخصی باعث پیشرفت بشه. تو ورزش و هر کاری حاشیه هست، تو جامعه‌ی بزرگ ایران، همه جا حاشیه هست، سواری جامعه‌ی کوچکیه و حاشیه‌ها بیشتر خودشون نشون می‌ده. تو هر خونواده‌ای حاشیه هست. من سعی کردم از حاشیه‌ها به دور باشم.

من از مکارچی خاطره دارم شما چطور؟

مکارچی باشگاهی بود که من سواری مو اون جا شروع کردم. من از اون جا خاطره دارم. اولین سواری‌هامو اون جا شروع کردم اما اولین مسابقه مو کرمانشاه دادم.

شرایط فعلی سوارکاری ما رو تحلیل کنید. باید ها و نبایدها رو.

سواری ایران تو این سه چهار سال خیلی در حال پیشرفته. Csi برگزار می‌شه، سوارکارای خارجی میان و رقابت هست ما و اون‌ها. برای تیم ملی به مربی خوب داریم و بسیاری از سوارکارای ما به طور شخصی مربی اروپایی دارن. سوارکارای ایرانی می‌رن اون ور با اسب‌های خودشون می‌پرن. داخل ایران یک تا ده همیشه یک تا دهند و دو می‌ره سه، سه می‌ره چهار، یه پازلی‌یه که همه می‌چرخند، گاهی هم یه جرقه می‌خوره. چیز عوض بشویی نیست، اتفاق خیلی عجیبی نمی‌افته، اون ور شرایط فرق می‌کنه، محل مسابقه، نوع مسابقه، ارزش‌ها فرق می‌کنه.

مشکل اصلی آموزش سوارکاری و راهکار اصلاحش از نظر شما چیست؟

آموزش سواری الان شرایطش بد نیست، شما پایه‌ها رو نگاه کن، همه خوب سوار می‌شن، هم خوب به استایل‌شون می‌رسند، به تیپ‌شون می‌رسند، دارن شو می‌دن، سواری دنیا هم، همین. همه می‌خوان شو بدن. کسی که حرفه‌اش اینه با کسی که تفریحش اینه فرق داره، همه‌جای دنیا هم همین. کسی که تفریحش اینه باید بیاد اینجا اسبش ترین شده باشه، مرتب شده باشه، لذت ببره و شب به کارش برسه. قرار نیست همه مهندس باشن، همه دکتر باشن گاهی مریض هم لازم داریم.

سقف خواسته‌ی شما از سوارکاری کجاست؟

بی نهایت. المپیک، شایدم بیشتر(خنده) چند تا المپیک پشت سرهم.



نظر شما درباره ی کورس و چوگان چیست؟

کورس و چوگان هیجان و زیبایی خودشونو دارند و طرفدارای خودشونو. همه که نمی‌شه پرشکار باشند. بحث علاقه است، من چوگان رو کمتر ولی کورس رو گاهی تو نوروز آباد می‌بینم.

شده در سوارکاری به جایی برسی که خودت رو شماتت کنی که چرا این راه رو رفتی؟

هیچ وقت این اتفاق نیفتاده. حتا یک بار.

خاطره‌ای از پنج جلسه اول شروع سواریت داری؟

قدم رفتم. با یه مادیون متعلق به یکی از آشنایان فقط قدم رفتم.

راز کار کردن طولانی مدت با مجید شریفی در چیست؟

آقا مجید مثل برادر، مثل پدر برام بوده، مثل دوست، همیشه هم برام راهنمای خوبی بوده، کمکم کرده همیشه. آقا مجید البته مربی من بوده و هنوزم هست، این که شما بتونی کیفیت سواری تو حفظ کنی، باید یه مربی بالای سرت باشه، تو هر سطحی هم باشی به مربی نیاز داری. قهرمان دنیا هم که باشی باید کسی کنارت باشه که بتونی قهرمانی رو نگه داری، می‌توننی تنها کار کنی ولی مربی باید باشه کنارت. برای من چی بهتر از اینه که یه مربی خوب دارم. جدا از مربی خب من دوست خوب هم دارم و می‌تونیم با هم سال‌ها کار کنیم، تنها کار کردن چیزی نیست، من می‌تونم برم در یه باشگاه دیگه، تعدادی اسب داشته باشم و جدا کار کنم. خب چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اینجام همین شرایط رو دارم. چه چیز جدیدی جای دیگه هست؟



نظر یک کلمه‌ای در مورد اسم‌ها یا مکان زیر رو بفرمایید.

بهرام باستان/ تجربه

محمد رضا طراحیان/ کمک خوب

سینا جوشقانی/ دوست خوب

خسرو شکیبایی/ بازیگر و شاعر

ژان والژان/ (خنده) از کارتن پارس از اسب پارس.

سید وحید برقی/ رییس هیات خوب، میدان تجریش/ ساندویچ

رامین شفیعی/ مارکوپولوی مهربان

پرستیژ/ زین گذشته!

ادیسون/ درسته که لامپ رو اختراع کرد اما همه می‌گن برق رو اختراع کرد.

میدان میشان/ تفریح

علیرضا بختیاری/ حس

پرسش‌های بعدی را محمود امیری از رامین شهابی پرسیده است.

به نظر شما در حال حاضر در ایران سوارکارانی هستند که قابلیت وامکانات لازم برای حضور در مسابقات المپیک را داشته باشند؟ اگر جواب مثبت است نام ببرید؟

حداقل ده تا سوار داریم که اگر اسبش رو داشته باشند بعد از پنج شش ماه تمرین و شرکت تو مسابقه‌ی گنده می‌تونن تو المپیک حضور داشته باشند و نتیجه‌ی خوب بگیرند. مجید شریفی، ابوالفضل محمد زاده، محمود پورحیدری، داود پوررضایی، حسین رضایی، علیرضا خوشدل.

آیا در تمام این سالها که کار اسب انجام میدید پیش اومده که اسبی حالتون رو بگیره و اصلا پیشرفت نکنه علی رغم داشتن ترکیب بدنی خوب و کار منظم و تغذیه‌ی صحیح؟

خب تو سطح خودش پیشرفت کرده و انتظار بالاتر از هم ازش نداشتیم. در حد خودش انتظار داشتیم و بهش رسیدیم.

آیا به نظر شما بهترین سوار آسیا همون بهترین سوار ایرانیه اگر جواب منفیه بهترین سوار آسیا چه کسیه؟

من سوارهای ایرانی رو با سوارهای اروپایی مقایسه می‌کنم. سوارکارای ایرانی در حد اون‌ها می‌تونن سواری کنن. سوارهای ما با همین اسب‌های بی کیفیت خودشون رو رسوندند به رده‌ی بالا. این که تونستند اسب ضعیف رو ببرند بالا چیز بدی نیست. اما به همون اندازه که ممکنه کمک کنه به سوارکارای ما به همون اندازه هم صدمه می‌زنه. اگر شما اسب کپی رو سوار شدی و اونو راه انداختی همون قدر هم اسب کپی دل شما رو خالی می‌کنه و به شما صدمه می‌زنه و ممکنه شما با اسب خوب هم منتظر کپ کردن باشی و اعتمادت رو به اسب خوب هم از دست بدی.



یک روز کاری متوسط تو برای ما تشریح کنید.

هشت صبح بلند می‌شم تا یک کار می‌کنیم. متوسط هفت تا صبح و همین قدر بعد از ظهر حالا به روزایی دو تا کمتر یا دو تا بیشتر. یه وقتایی لنژ می‌کنم یه وقتایی گشت می‌رم. من اغلب یه سوارکار کمکی داشتم که اسبو قدم می‌بره، بعد من سوار می‌شم.

چه زمانی احساس کردی این سواری که پشت اسب نشسته توان قهرمان شدن داره. چه کار کردی که به این استعداد شکل بدی و از خودت یه قهرمان بسازی؟

من هیچ وقت حس نکردم که می‌تونم قهرمان بشم. من همیشه خواستم زحمت بکشم و به هدفم برسم. من با کار کردن سعی کردم بهش برسم. و من زیاد کار کردم و کار کردم تا به اون جایی که می‌خواستم برسم.



لطفاً خیلی خلاصه برنامه‌ی کاری هفتگی يك اسب با قد ۱۷۰ و کمر خیلی بلند و دست و پای کوتاه ولی سالم رو در لول ۱۳۵ توضیح بدید. سن اسب ۹ سال و اسب گردنی کوتاه دارد.

خب حالا این اسب رو از کجا پیدا کنیم؟ باید پیداش کنم سوارش بشم و در موردش بگم. باید اون اسب رو ببینی و تو همون لحظه ببینی مشکل از کجاست، ضعف تو کمره یا تو دست و پا یا اصلن ضعف تو مغزشه. این دیدن در لحظه برنامه‌ی کاری رو می‌سازه برای اون اسب. شما نمی‌شه از راه دور یه کار روزمره رو برای اون اسب در نظر بگیری. باید باشه و ببینی.

اگر اسبی که شما با آن کار می‌کنید آبخوری را بچود و در حین کار سواره دندان‌هایش را روی هم فشار دهد به نشانه عصبانیت برای رفع مشکل چه می‌کنید؟

اون هم بستگی به شرایط اسب داره. گاهی تعویض دهنه، گاهی تعویض سوار، تعویض خوراک، یه وقت ممکنه یه بار سواری در هفته و کار کشیدن تو لنژ مفید باشه. قاعده و فرمول نداره چون اسب موجود زنده‌است. دو به علاوه دوی اسب ممکنه بشه ده، یه وقتایی هم صفر.

به نظر خود شما قبل از سفر به اروپا اوضاع مسابقه، سواری و کار با اسب و سوار شما بهتر بود یا بعدش؟

تغییر یه چیز گاهی یه ضعف‌های میاره. گاهی وقتی از سفر بر می‌گردم اسب‌هام اون چیزی که می‌خوام نیستند، به نظرم تو این شرایط یه چیزهایی یاد می‌گیری، تو رفتار با اسب، ترین اسب، رفتار با سوار، به نظرم تجربه‌ی خوبی بود برام.



به نظر شما به صورت ژنتیکی رهبر هستید.
نظر خودتون این هست؟

من از بچگی کار کردم. شاید این باشه. من از
بچگی تو کار بودم و کار کردم. شاید مجبور
بودم مدیریت کنم شاید.

نقطه عطف سوارکاری شما کجا بوده؟

حس می‌کنم لحظه‌ای که با مجید شریفی
شروع به کار کردم. یه وقتی یه اتفاقی همه
چیو عوض می‌کنه.

اولین مربی که باهاش مقام آوردید؟

محمد رضا طراحیان.

سخن پایانی

سال‌ها پیش در نمایشگاه تلفیقی نقاشی و
نمایش به دوستانم کمک کردم و در طراحی
شخصیت پیکاسو نقش داشتم. پیکاسو درگیر
با اسبی بود که بعدها تماشاگر متوجه می‌شد او
با روح سرکش خود در کالبد یک اسب جدال
می‌کند. این نمایشگاه بلیت ورودی نداشت و
رندانه برایش بلیت خروجی گذاشته بودیم و
برای بیرون رفتن از گالری باید گوشه‌اسکناسی
از جیب یا کیف بیرون می‌آوردند و باقی قضایا.
حسم می‌گوید آن اسب سرکش و همزاد
پیکاسو شبیه رامین شهابی است همین باعث
شد برای این گفت و شنفت، سخن پایانی
بگذارم و نه آغازین. این یک دلیل و دلیل دیگر
آن که این گفتگوی بهمن ماهی انگار نیمه تمام
است اما این بی پایانی عمدی است چون
واضح و مبرهن است که حرف‌های رامین
شهابی مثل خواستش از سواکاری انتها ندارد.
او را سال‌ها با کت فیروزه‌ای به یاد می‌آوردم.
رنگی که بیش از باقی رنگ‌ها به آن علاقه دارم
چرا که انگار در ژرفایش آرامشی است که هیچ
وقت نداشته‌ام. رامین شهابی هم این چنین
به نظر می‌آید؛ انگار در درونش غوغای اسب
است اما ظاهرش هم آرام است و هم مهربان.
این گفتگو را خواندید نظر شما چیست؟ ما به
اسب عاشقیم. شما چطور؟



IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

با ایران هورسی هیچ لحظه و خبری را از دست نمی دهید

 iranhorsey

 iranhorsey

 iranhorsey_shop